هرژه

★

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

روی ماه قدم گذاشتیم

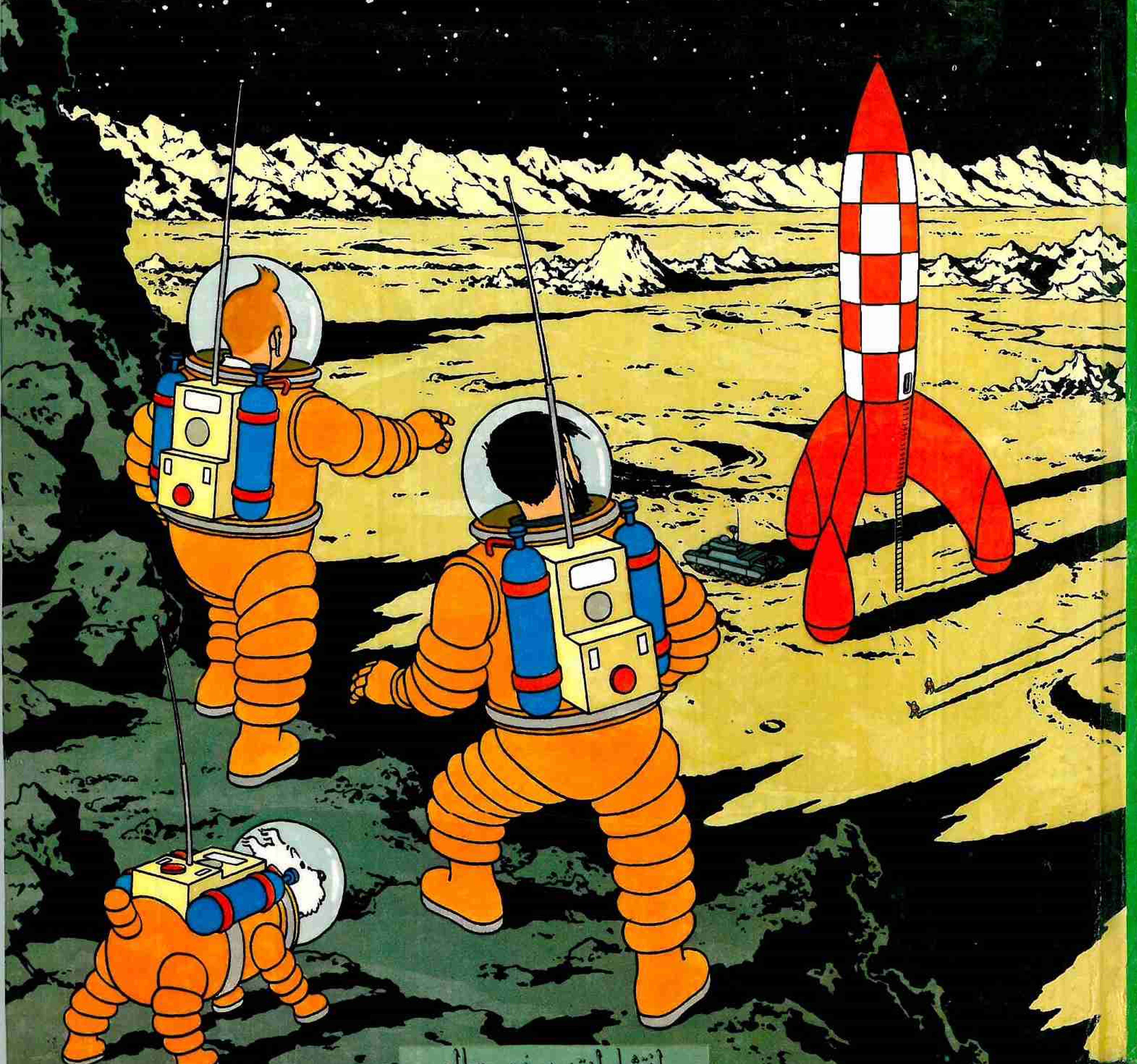

انتشارات یونیورسال

هرژه

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

روی ماه قدم گذاشتیم

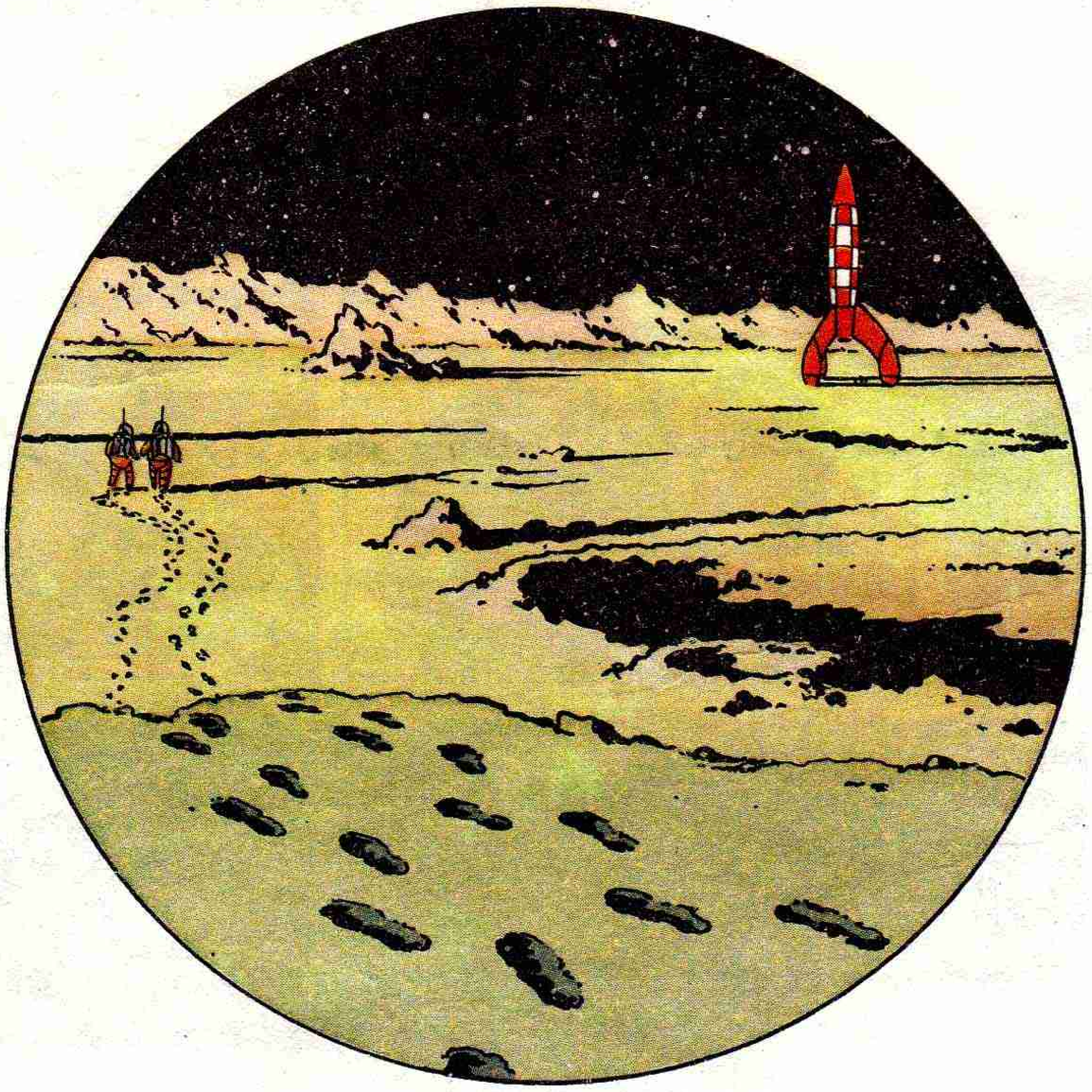

انتشارات یونیورسال

ماجراهای تن تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

آلمانی	توسط	انتشارات	CARLSEN	هامبورک
انگلیسی	«	«	GOLDEN PRESS	نیویورک
انگلیسی	«	«	METHUEM & Co.	لندن
برزیلی	«	«	DISTRIBUIDORA RECORD LTDA	ریودوژانیرو
دانمارکی	«	«	ILLUSTRATIONSFÖRLAGET	کپنهاگ
اسپانیائی	«	«	JUVENTUD	بارسلون
فنلاندی	«	«	WERNER SÖDERSTRÖM	هلسینکی
یونانی	«	«	PEGASUS	آتن
عبری	«	«	MIZRAHI	تل‌آویو
ایتالیائی	«	«	GANDUS	ژن
هلندی	«	«	CASTERMAN	دورنیک
ژاپونی	«	«	SHUFUNOTOMO	توکیو
پرتقالی	«	«	ASTER	لیسبون
سوئدی	«	«	ILLUSTRATIONFÖRLAGET	استکهلم
فرانسوی	«	«	CASTERMAN	تورنه - بلژیک
فارسی	«	«	یونیورسال	تهران

حق چاپ ، ترجمه ، تقلید ، اقتباس وعکسبرداری مخصوص و محفوظ ومنحصر به «شرکت انتشارات یونیورسال» میباشد .
صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۳۱۶۸۰۶

روی ماه قدم گذاشتیم

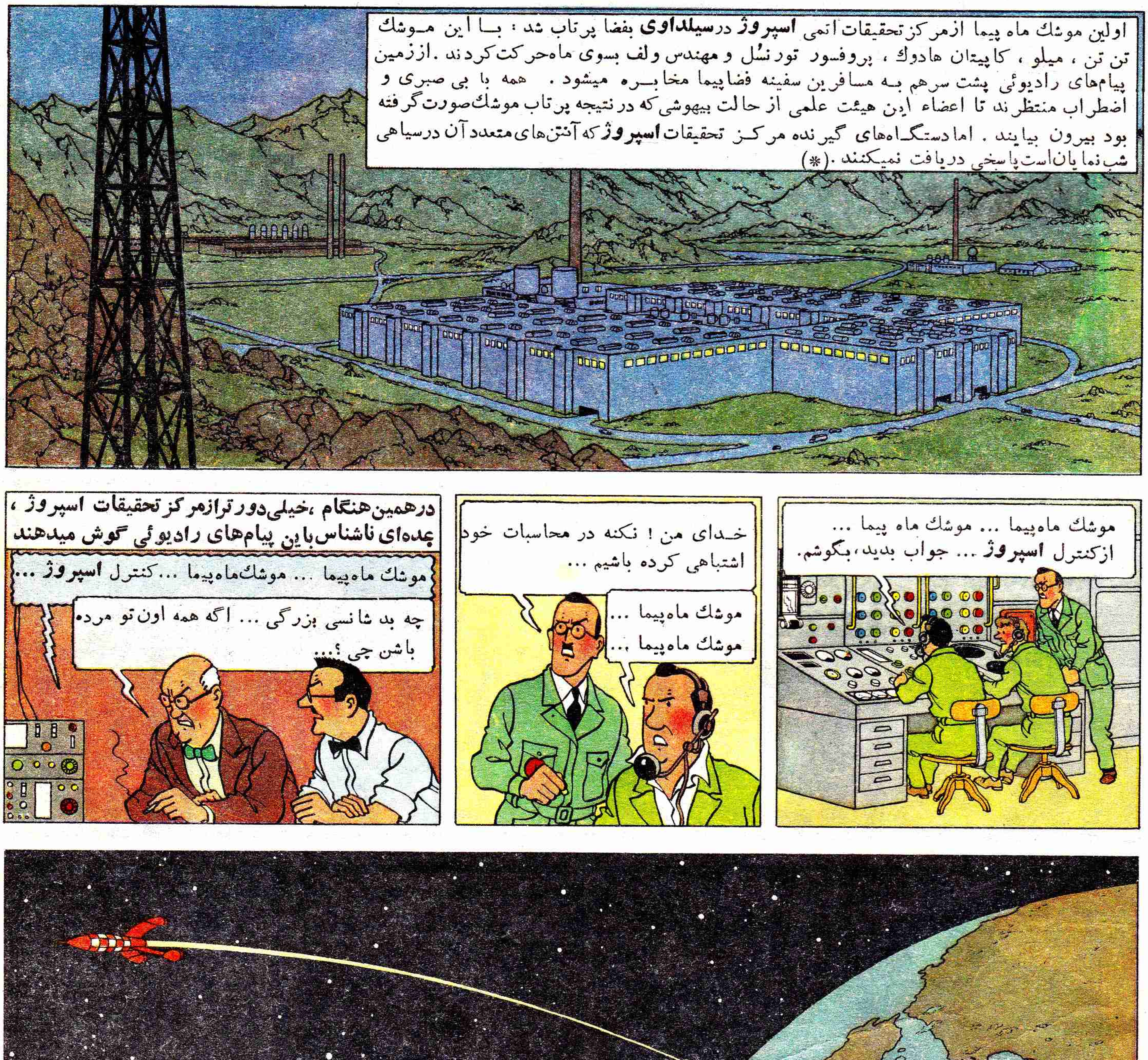

(*) به کتاب «**هدف کره ماه**» مراجعه شود

از کنترل اسپروژ به موشك ماه‌پیما... صدای ما را می‌شنوید؟... جواب بدید، بگوشم .
؟
موشك ماه‌پیما... موشك ماه‌پیما...
عوو ... عوُو ...
صدای میلو !!! صدای میلو !!! داره پارس میکنه .
تن‌تن، تن‌تن ... بیدارشو...
خواهش میکنم بیدار شو !...
چی شده میلو ؟...آروم باش ... چه خبره ؟...آها ، یادم اومد ، بیهوشی‌دراثر پرتاب موشك ... زنده‌باد میلو ،خوب شد بیدارم کردی .
موشك ماه‌پیما ...موشك ماه پیما ...از کنترل اسپروژ ... جواب بدید ، بگوشم .
عالی‌شدمیلو...بموقع بیدارم‌کردی..اززمین برامون پیام رادیوئی میفرستند
کنترل اسپروژ از موشك‌ماه‌پیما ... تن تن‌با شما صحبت میکنه... همین حالا بهوش آمدم... بگوش‌باشید برم به‌بینم حال‌رفقام چطوره .
من حالم بسیارخوبه، متشکرم... ولی لعنت برشیطون،من که باورم نمیشه... یعنی جداً داریم میریم کرهٔ ماه ، یا همهٔ اینا کلکه .
کنترل اسپروژ ... ازموشك ماه‌پیما... حال کاپیتان بسیار خوبه ... آها... پرفسور هم‌داره بهوش میاد ...
... ولف هم حالش جا اومده.. همه ماسر‌حالیم ...لطفاً موقعیت ما را اطلاع بدید ، بگوشم ...
موشك ماه‌پیما... ازکنترل اسپروژ...شما در چهارهزار کیلومتری زمین‌هستید وطبق محاسبات کنترل پیش میروید ...
متوجه هستید آقایون ... در چهارهزار کیلومتری زمین !... می‌بینند ما شاهد چه موفقیت بزرگی هستیم ؟.. باورنکردنی است...دیوانه‌کننده است!...
من یکی دیوانه بشو نیستم ... اصلا همه‌کارهای شما کلکه ... جداً مسخره ست ... شما پرفسور تورنسل ، همه کاراتون دیـونه بازیه ولی من یکی دیونه نیستم ...
باورت نمیشه ؟... بسیار خوب ، با من بیا ، تا نشونت بدم ...
اونجارو نگاه‌کنید!...

دِ ... چطور شد؟... پس چرا همه آقایون اینجا تشریف دارن ؟...
عجب ... شما از کجا پیداتون شد ؟...
مأموریت ... رفیق عـزیز ... مراقبت موشك تاقبل از حرکت بمامحول شده... راستی ساعت چنده؟
ساعت !... ولی حالا ساعت دو بعد از نصف شبه !...
خوب شد... ساعت پرتاب یك وسی وچهار دقیقه است...
هنوز وقت کافی داریم...
بله، آقایون... خیلی هم وقت دارن ... نیم ساعت از پرتاب موشك میگذره و ما درنیمه راه ماه هستیم...
هاهاها ... کیف کردم ... چه قصهٔ جالبیه. اصلاً این پرفسور عزیزحرفاش همیشه خنده داره...
ازون هم بالاتر... حرفاش واقعاً خنده داره... هاهاها
موشك ماه پیما... از کنترل اسپروژ... موقعیت ۸۰۰۰ کیلومتری زمین ... سرعت ، ۱۱ کیلومتر در ثانیه ...
آقایون دارن با ما شوخی میکننن ... لابدمیخواهید ما رابترسونید ؟... مگه ساعت پرواز یك وسی وچهاردقیقه نبود؟...
چرا ... ولی یك وسی وچهار دقیقه صبح، نه بعد از ظهر ...
یك وسی و چهار دقیقه صبح ... و ای خدای من ... ما رابگو که فکر میکردیم یك وسی چهاردقیقه بعد از ظهر...
کنترل اسپروژ.. از موشك ماه پیما.. خبر جالبی داریم... آقایون دوپونت و دوپونط همراه ما در موشك هستن سوء تفاهمی در ساعت پرتاب موشك باعث شده افتخار همراهی با ایشون نصیب ما بشه...
اما این وضع مسأله مهمی رو پیش میآره... ذخیره اکسیژن فقط برای چهار نفر و میلو کوچولو پیش بینی شده درحالی که حالا شش نفر هستیم... آیا اکسیژن کافی تا آخر مسافرت خواهیم داشت ؟...
شنیدین؟... شیطونهای دوقلو ؟... همهٔ اینهابخاطر اینکه آقایون فرق بین یك وسی و چهار دقیقه صبح و یك و سی و چهار دقیقه بعد از ظهر رو نمی‌دونن ...
در هر صورت باید بالا برم و هدایت موشك را شخصاً بعهده بگیرم ...
لعنت بر شیطون ... به من غدغن کردن حتی یك پُك به پیپ نزنم تا درمصرف اکسیژن صرفه‌جوئی بشه ، اونوقت شما دوقلوها اکسیژن رو با نفس کشیدن بیخودتون نفلش میکننین... شیطون میگه هر دوشون رو با ندازم پائین ... خوب ... بسه دیگه ... گریه نکنین هوا پُر اسید کربنیك میشه...
به ، به ،... بچه‌ها بیآئید. عجب منظرهٔ قشنگیه ...
?
!

بریم ببینم چی شده ...
بیآئید ... بیآئید ...از این دوربین فضائی منظره‌ای راتماشاکنید که تاکنون چشم هیچ بشری به اون نیفتاده.
زمین ... کره خاکی خودمون از فاصله ۱۰,۰۰۰ کیلومتری !
آدم وقتی چنین منظره‌ای رو دید میتونه با خیال راحت بمیره .
آره ... همینطوره ... ولی مثل اینکه من همچین عجله‌ای ندارم .
بله ، حق با شماست ... شما خیلی ازمن جونترین ... و پیرمردائی مثل من باید دنبال کارشون باشن ...
کنترل فضائی اسپروژ ...از پرفسور تورنسل ... هدایت موشك را شخصاً بدست گرفتم ... وضع غیر عادی مشاهده نمیشه ...
هرچه گریه کردید بسه ... حالا خواهش میکنم اینجارو خلوت کنین ... برین بالا ...من کارهای جدی تری دارم .
زودتر ... برین بالا ... به بینم ...
... نکنه یه هو بکله‌تون بزنه پائین برگردین ... تا صداتون نکردم پیداتون نشه ... فهمیدین ؟...
خب بله دیگه ... چکار میشه کرد ... برای مطالعه مسائل بغرنج آدم حتماً باید تنها باشه ...
کتاب ستاره شناسی
رومی‌های قدیم هم به این قبیل مسائل علاقمند بودند ...خوب حالا شروع کنیم ...

موشك ماه پیما ... از کنترل اسپروژ... سرعت موشك به ۱۳ کیلومتردرثانیه رسید ... بنا براین از این لحظه ، از محیط جاذبه زمین خارج شدید ...
خیلی خوب ، حالامطالعات خودمونرو از فصل اول شروع کنیم .
به ، به .. مثل اینکه کمی با سوادتر شدم ...
حالا ، فصل دوم روشروع کنیم .
بفرمائید آقای دوپونت ... نگاه کنید، این همون ماه جذاب و درخشنده خودمونه ...
چی ؟... همین کره بزرگ آبله رو ؟... باور نکردنی است !...
بدو دوپونط ... بیا کره ماه رو به بین !
مواظب باش !... عصات گیر کرده ... ترا بخدا عصارو نکش ... مواظب باش...
در همین لحظه - در طبقه پائین ...
این هم بسلامتی آقایون طبقه بالا...
دِ ... این دیگه چیه ؟... ویس... ویسگی من حباب شده ... این غیر ممکنه ... یعنی هنوز هیچی نشده هادوك عوضی می بینه ؟...
دِ ؟ بیا اینجا ببینم !... با من شوخی نکن... بر گرد سر جات ...
ویسکی درجه یك نباید اینهمه اطفاری باشه ... بر گرد سرجات ... زودتر...

دِ ... پس چرا مثل بادکنك هوا میرم ؟
دیدی با اون عصات چه بلائی بسرمون آوردی ؟... موتوراتمی را از کار انداختی ... این موتور باسرعت مداومی که به موشك میداد نوعی جاذبه مصنوعی تولید میکرد ...
حتماً خبری شده ... چون میلو هم پشتك وارو میزنه ...
... این جاذبه باعث میشد تا مادر داخل موشك هما نطور که روی زمین هستیم حرکت کنیم ... با قطع موتور ، این جاذبه از بین رفت و به همین دلیل همه‌مون شناور شدیم ...
شما را بخدا آقای پرفسور حالا وقت تدریس فیزیك نیست... سعی کنید موتور اتمی را به کار بیاندازید
صبر کنید... سعی میکنم خودم رو از این طرف به فرمان موتور برسونم.
میلوجون... برو کنار... دست و بالمو نگیر تا من ویسکی خودمو بگیرم...
می ... بی ... نی ... ویسکی من حباب شده و من ... من ... هم یك گنجشگ ... جیك ... جیك جیك جیك ...
عجب گنجشگ نرّه قولی !...
مواظب باشید ... دارم موتور اتمی رو روشن میکنم . خودتون را محکم بگیرید...
روشن کن ... ما هدیکه رو گرفتیم ...
میلو جون ... منو نگاه کن ... دارم توهوا پشتك وارو میزنم... این رو میگن ورزشکار ...

موشك ماه پیما ...از کنترل اسپروژ... اتفاقی افتاده ؟... چرا موتور اتمی را خاموش کردید ؟...
کنترل اسپروژ ... از موشك ... یکی از دوپونت‌ها دراثر بی احتیاطی دسته موتور را پائین کشید ... ولی حالا موتور را دو باره روشن کردیم ...
پس چرا اینطوری شد ... ما که محکم همدیگررا گرفته بودیم ..
ولی خودتون رو بجائی نگرفته بودید
... دستور دادم برای اطمینان بیشتر همه کفش‌های مخصوص کف مغناطیسی خودشون رو بپوشند...
حق با پرفسوره ... با پوشیدن کفش‌های مغناطیسی اگه دوباره موتور از کار بیفته اقلا میتونیم روی کف کابین بمونیم نه اینکه مثل بادکنك توی هوا سرگردون بشیم ...
مثل اینکه خواب می‌بینم ؟اما نه... خودشه ... آدونیس...
آدونیس کیه ؟... مگه اینطرفا دوست و آشنا دارین ؟...
نه آقا، آدونیس ستارهٔ کوچکی است که از سیاره بزرگی که قبلا بین مریخ و مشتری درحرکت‌بوده جدا شده . این ستاره درحقیقت تخته سنگ بزرگی است بقطر تقریبی ۷۰۰ متر ... بیا ، جای من بشین تا خوب نگاه کنی ولی شما را بخدا باز به چیزی دست نزنید تامن کفش‌های خودمو عوض کنم .
خوب من که کفش خودم رو پوشیدم ... ولی این یك جفت چرا زیادی اومده ؟... کدوم یکی ازماها کفش‌ها شو نپوشیده ؟...
کاپیتان!... بله کاپیتان طبقه‌پائینه و هنوز کفش‌ها شو عوض نکرده ...من براش میبرم .
خوب میلوی عزیز ... از این تکان ها زیاد ناراحت نشدی ؟
آخ تن تن ...بالاخره آمدی ؟...اگه بدونی چه بلائی بسر من اومده ؟ ...
پس کاپیتان کو ؟...کجا رفته ... آها... مثل اینکه نامه‌ای گذاشته.
غیر ممکنه ... من باورم نمیشه ... این‌مرد دیوانه شده ... این نامه رامیبرم به پرفسور تورنسل نشون بدم .
لعنتی ... خوب شد کفش‌ها را عوض‌کردیم ... اگه نه باز تو هوا معلق‌بودیم ... باز موتور اتمی را خاموش کردن ... ایندفعه چی‌شده ؟...
درینگ... درینگ..
می‌بینی ... باز هم شروع شد !

کنترل اسپروژ ..ازموشك ماه پیما .. درب خارجی بازشد ... علت هنوز معلوم نیست ... در نتیجه، موتور اتمی خودبخود از کار افتاد ... علت را جستجو و اطلاع خواهم داد ...
اینهم دلیل باز شدن درب خارجی ... نامه را روی میز طبقه پائین پیدا کردم ... کاپیتان نوشته ...
؟
« دیگر از این موشك لعنتی شما خسته شدم! به شهر خودم مولین‌سار برمیگردم » این کاپیتان راست راستی دیوانه شده ...
فکر نمیکنم دیوانه شده باشه... بلکه زیاد ویسکی خورده ... بهرحال باید رفت و پیداش کرد ... با اجازه شما میرم لباس فضائی بپوشم...
البته...!
چند دقیقه بعد ...
کنترل اسپروژ ... از موشك فضائی ... از قرار معلوم کاپیتان هادوك در حالت جنون آنی خود را از سفینه بیرون انداخته . تن‌تن هم از سفینه خارج شده تا کمکش کنه ...
پیداش کردم !...
الو کاپیتان ... صدای منو میشنوی ؟...
بله، آقای تن‌تن ... صدای شمارا پنج شنیدم ...
صدای من چطوره !... جیك ... جیك ... جیك ... کاپیتان هادوك گنجشكِ خوشگلی شده ...
پرفسور تورنسل ... ازتن‌تن ... کاپیتان را می‌بینم ... در دوازده متری سفینه شناوره و با سرعت سفینه پیش میره ... سعی میکنم کاپیتانو برگردونم ...
شنیدم ... بسیار خوب ...
منو ب ... ب ... برگردونی ؟... هرگز... هرگز ... من پا تواون تابوت پرنده نمیزارم... من برمیگردم به مولین‌سار...
مثل اینکه اشتباه نمی کنم...
نه ... نه ... چشمام عوضی نمی‌بینه ...
کاپیتان با سرعت زیادی از سفینه دور میشه ... جاذبه آدونیس او را بطرف خودش میکشه ...

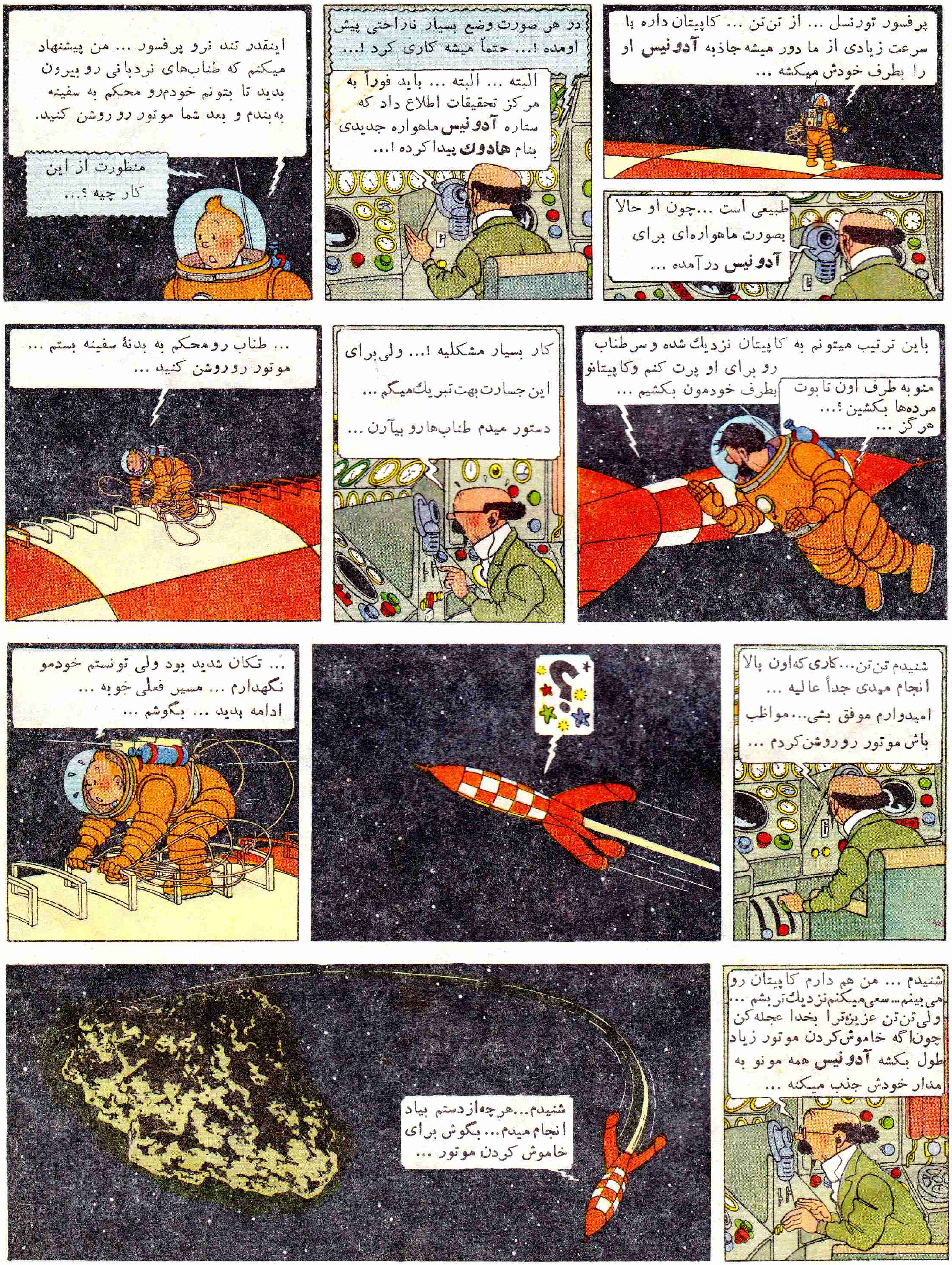
پرفسور تورنسل ... از تن‌تن ... کاپیتان داره با سرعت زیادی از ما دور میشه جاذبه آدونیس او را بطرف خودش میکشه ...
طبیعی است ...چون او حالا بصورت ماهواره‌ای برای آدونیس درآمده ...
در هر صورت وضع بسیار ناراحتی پیش اومده !... حتماً میشه کاری کرد !...
البته ... البته ... باید فوراً به مرکز تحقیقات اطلاع داد که ستاره آدونیس ماهواره جدیدی بنام هادوک پیداکرده !...
اینقدر تند نرو پرفسور ... من پیشنهاد میکنم که طناب‌های نردبانی رو بیرون بدید تا بتونم خودم‌رو محکم به سفینه به‌بندم و بعد شما موتور رو روشن کنید.
منظورت از این کار چیه ؟...
باین ترتیب میتونم به کاپیتان نزدیک شده و سر طناب رو برای او پرت کنم وکاپیتانو بطرف خودمون بکشیم ...
منو به طرف اون تابوت مرده‌ها بکشین ؟... هرگز ...
کار بسیار مشکلیه !... ولی برای این جسارت بهت تبریک میگم ... دستور میدم طناب‌هارو بیآرن ...
... طناب رومحکم به بدنهٔ سفینه بستم ... موتور روروشن کنید ...
شنیدم تن‌تن... کاری که‌اون بالا انجام میدی جداً عالیه ... امیدوارم موفق بشی...مواظب باش موتور روروشن‌کردم ...
... تکان شدید بود ولی تونستم خودمو نگهدارم ... مسیر فعلی خوبه ... ادامه بدید ... بگوشم ...
شنیدم ... من هم دارم کاپیتان رو می بینم... سعی‌میکنم‌نزدیک‌تر بشم ... ولی تن‌تن عزیزترا بخدا عجله کن چون‌اگه خاموش‌کردن موتور زیاد طول بکشه آدونیس همه مونو به مدار خودش جذب میکنه ...
شنیدم...هرچه‌ازدستم بیاد انجام میدم... بگوش برای خاموش کردن موتور ...

موتور خاموش ...
بای !بای ! بامید دیدار !
خدایا !... کمکم کن... از چنگم درنره!...
زنده باد !... موفق شدم ...
ای داد !!! ماهی بتور افتاد ...
ای داد ... من هم از سفینه جدا شدم ...ولی مهم نیست ، سر طناب محکم بسته شده ...
تن تن عجله کن ... باید موتور رو زودتر روشن کنم اگه نه همه‌مون به آدونیس جذب میشیم...عجله کن ...
شنیدم ... موتور رو روشن کنید ...
صد لعنت‌بر شیطون ... به بین چطور طناب‌پیچم کردن ...

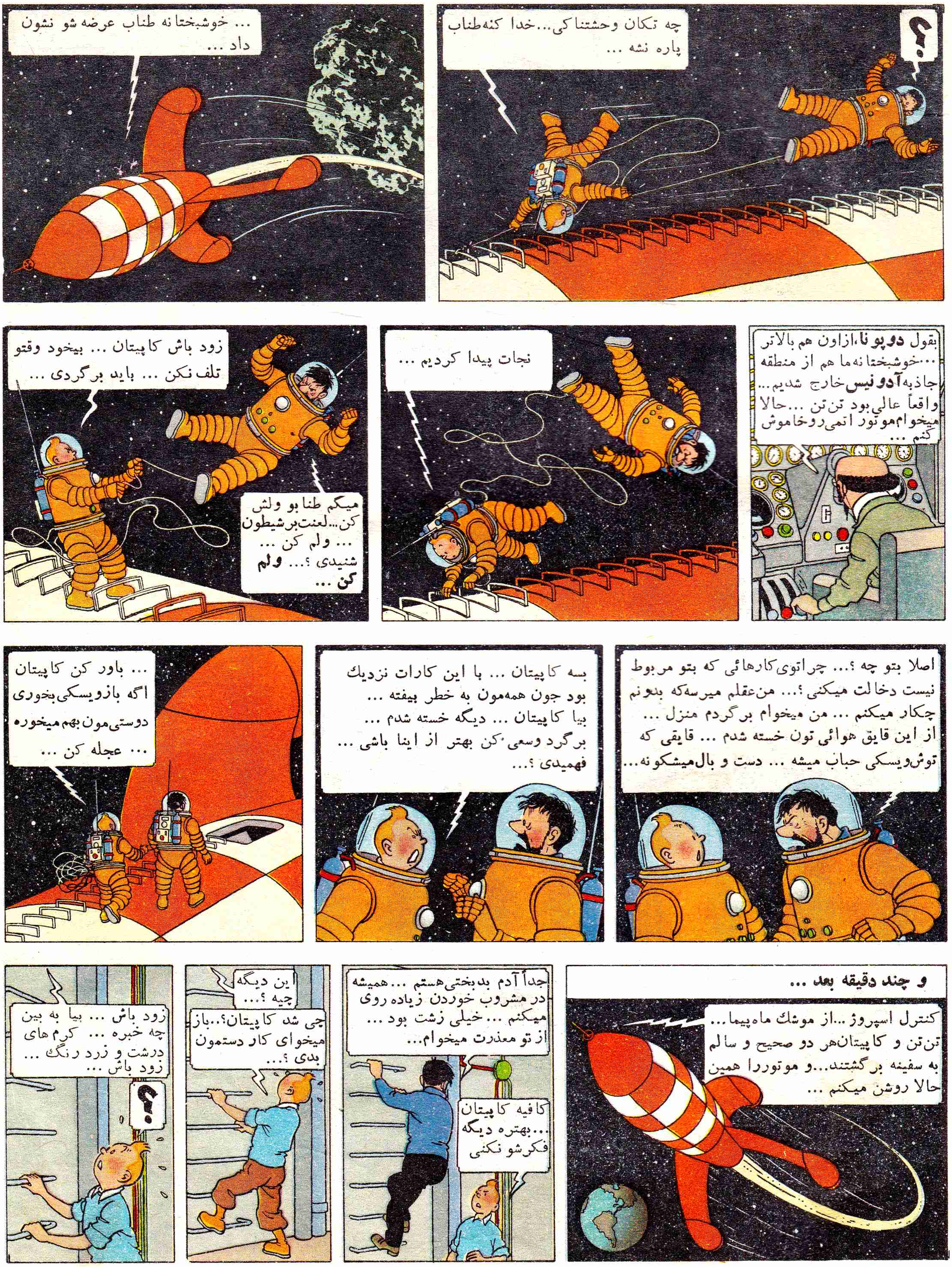

؟!
چه تکان وحشتناکی... خدا کنه طناب پاره نشه ...
... خوشبختانه طناب عرضه شو نشون داد ...
بقول دوپونا، ازاون هم بالاتر ... خوشبختانه ما هم از منطقه جاذبه آدونیس خارج شدیم ... واقعاً عالی بود تن‌تن ... حالا میخوام موتور اتمی رو خاموش کنم ...
نجات پیدا کردیم ...
زود باش کاپیتان ... بیخود وقتو تلف نکن ... باید برگردی ...
میکم طنابو ولش کن... لعنت بر شیطون ... ولم کن ... شنیدی ؟... ولم کن ...
اصلا بتو چه ؟... چرا توی کارهائی که بتو مربوط نیست دخالت میکنی ؟... من عقلم میرسه که بدونم چکار میکنم ... من میخوام برگردم منزل ... از این قایق هوائی تون خسته شدم ... قایقی که توش ویسکی حباب میشه ... دست و بال میشکونه...
بسه کاپیتان ... با این کارات نزدیك بود جون همه‌مون به خطر بیفته ... بیا کاپیتان ... دیگه خسته شدم ... برگرد وسعی کن بهتر از اینا باشی ... فهمیدی ؟...
... باور کن کاپیتان اگه بازویسکی بخوری دوستی‌مون بهم میخوره ... عجله کن ...
و چند دقیقه بعد ...
کنترل اسپروژ ... از موشك ماه‌پیما ... تن‌تن و کاپیتان هر دو صحیح و سالم به سفینه برگشتند... و موتوررا همین حالا روشن میکنم ...
جداً آدم بدبختی هستم ... همیشه در مشروب خوردن زیاده روی میکنم ... خیلی زشت بود ... از تو معذرت میخوام...
کافیه کاپیتان ... بهتره دیگه فکرشو نکنی
این دیگه چیه ؟...
چی شد کاپیتان؟... باز میخوای کار دستمون بدی ؟...
زود باش ... بیا به بین چه خبره ... کرم های درشت و زرد رنگ ... زود باش ...
؟!

آقا این موضوع دنباله داره ...
!
هاف ! هاف !
شکی ندارم ... اینها موی انسانه...
موی آدمیزاد ؟...
؟
بله ... ریش و پشم آقایون **دوپناست** ...
منظورت چیه ؟.. او ناهیکملی ندارن که ریش با این بزرگی داشته باشن .
درسته، ولی این همون چیزی استکه همیشه ازش میترسیدم .**بازگشت به اصل!.**
بله ، بازگشت به اصل اولیه ... بدون شك این در اثر عوامل جوی است که دراونها اثرگذاشته ... داروهای مربوطه رابهردوشون دادم ... باید منتظر تأثیرش بود .
چیز عجیبیه ... این دو قلوها همیشه مزاحمند .
دوستان بیچاره من ... لابد خیلی درد می کشید ؟...
خوشبختانه نه !... کوچکترین دردی حس نمی کنیم !...
آی ... آه ... او ...
آی ... اوه ... آخ ...
؟
این حتماً کار میلوست !
ولش کن میلو ... بسه ... نکن ... فایده نداره !
میخوای چکار کنی ؟...
قیچی ... همین حالا یه قیچی میآرم .
آها . درست شد!...

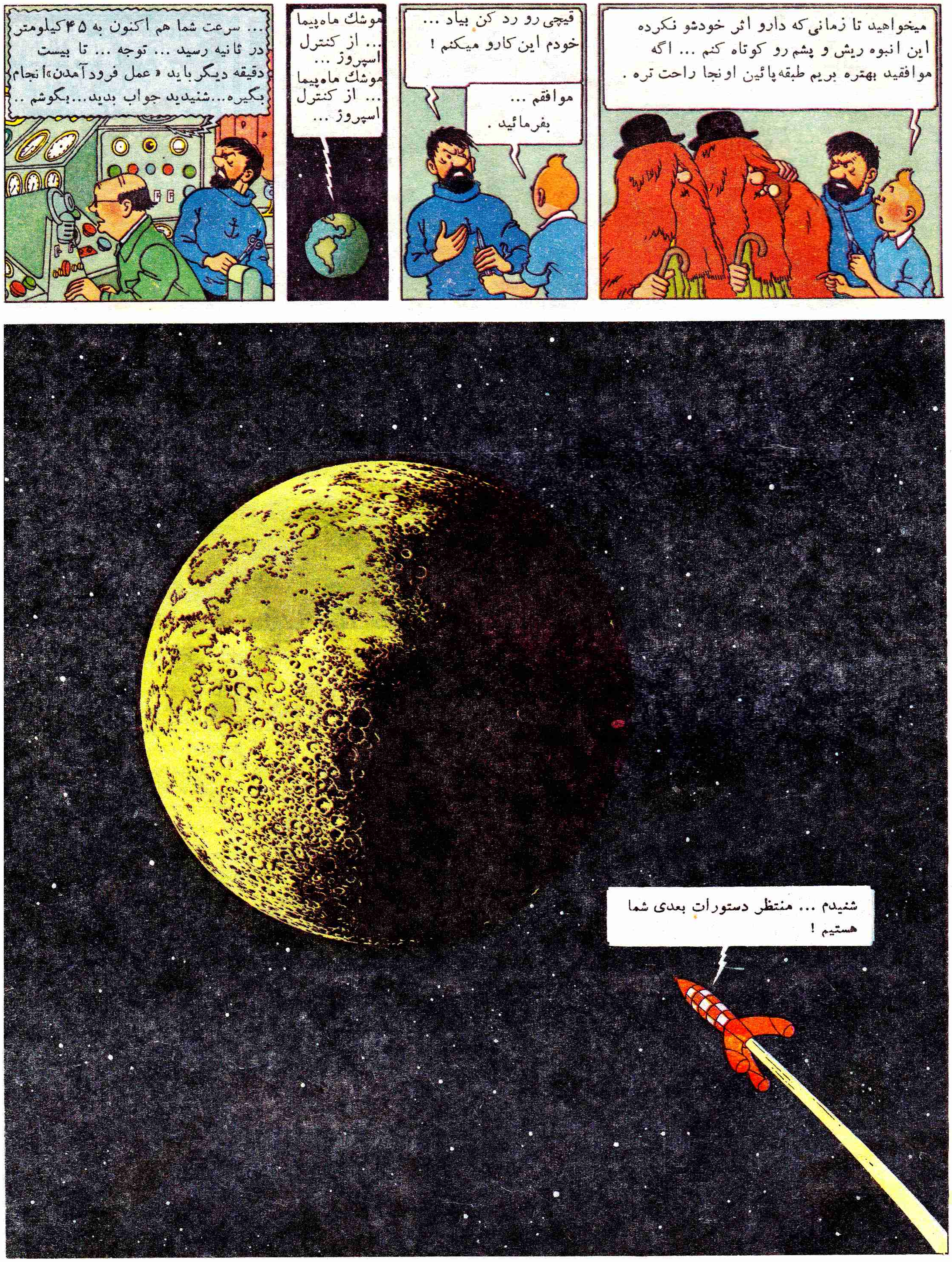
میخواهید تا زمانی که دارو اثر خودشو نکرده این انبوه ریش و پشم رو کوتاه کنم ... اگه موافقید بهتره بریم طبقه پائین اونجا راحت تره .
قیچی رو رد کن بیاد ... خودم این کارو میکنم !
موافقم ... بفرمائید .
موشك ماه‌پیما ... از کنترل اسپروز ... موشك ماه‌پیما ... از کنترل اسپروز ...
... سرعت شما هم اکنون به ۴۵ کیلومتر در ثانیه رسید ... توجه ... تا بیست دقیقه دیگر باید «عمل فرود آمدن» انجام بگیره ... شنیدید جواب بدید ... بگوشم ..
شنیدم ... منتظر دستورات بعدی شما هستیم !

عمل برگشت ... این دیگه چه حقه‌بازی جدیدیه؟... چرا باید پشتك وارو بزنیم ؟... چرا دور خودمون بگردیم ؟... چرا سیخکی و مستقیم روی ماه فرود نیاییم ؟....
صبر کنید ، تا توضیح بدم .
تُك ... تُك ... تُك...
تُك ... تُك ... تُك ...
این صداها چیه ؟...
این صدای پولس‌های را داره .. بهمون خبر میده که سنگ بزرگ آسمانی بطرف ما نزدیك میشه ...
تُك ... تُك ... تُك ...
... و حالا موقعی رسیده که بفهمیم دستگاه رادار خودکاری که در سفینه نصب کرده‌ام خوب کار میکنه ، یا نه ...
منظورتون چیه ؟ ...
تُك ... تُك ... تُك ...
خیلی ساده است ... اگر همه چیز خوب کار کنه ، دستگاه رادار هدایت موشك رو بعهده میگیره و سنگ آسمانی به سفینه ما برخورد نمی کنه ... و در غیر اینصورت ...
نه دیگه خجالت نکشید... بفرمائید... چطورمیشه ؟..
تُك ... تُك ... تُك ...
فهمیدنش خیلی آسونه .... سفینه ما به سنگ آسمانی میخوره و خیال همه‌مون راحت میشه ...
تُك ... تُك ... تُك ...
ولی زیاد طول نمیکشه ... همین حالا تکلیف ما روشن میشه .

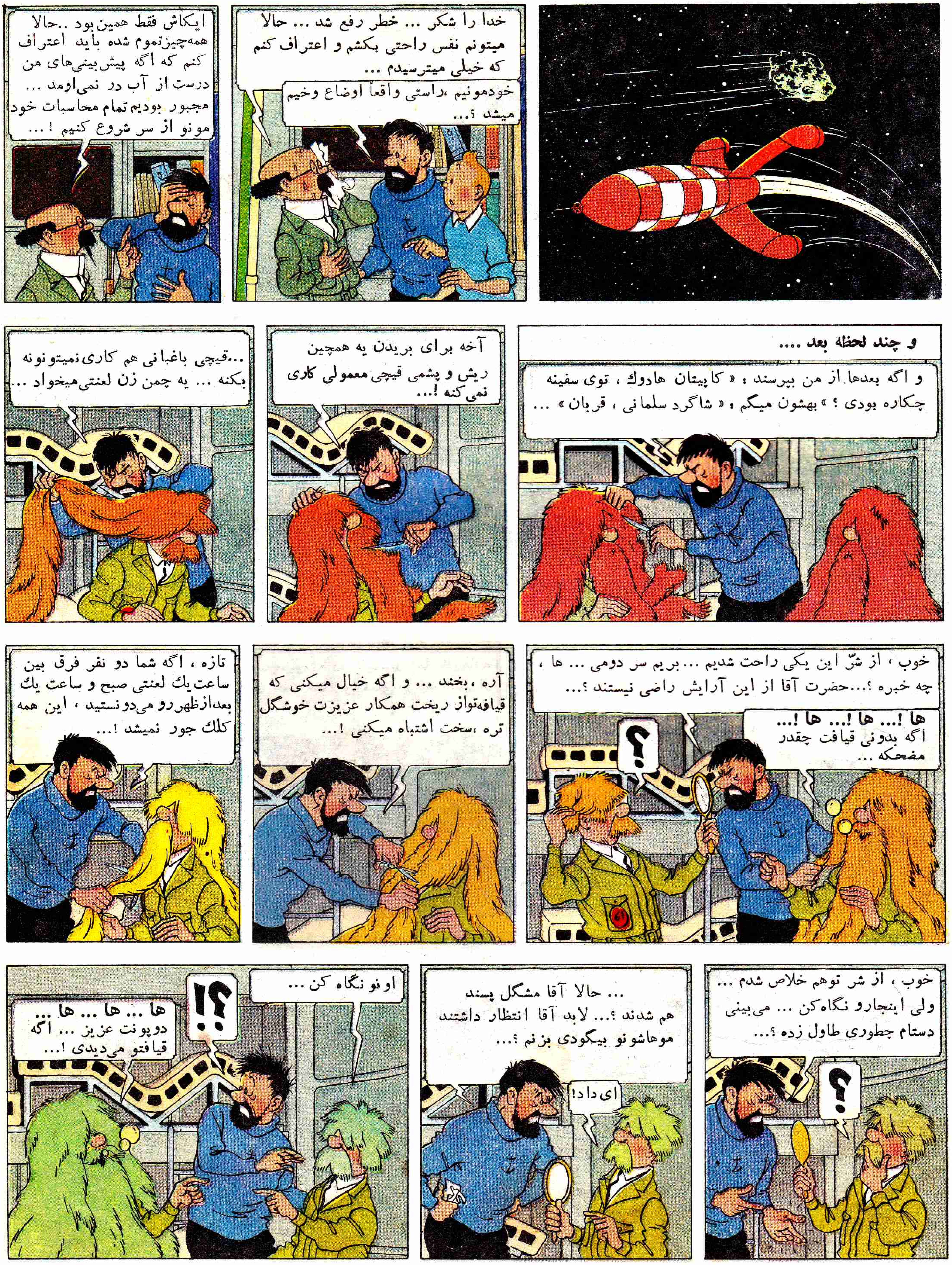

خدا را شکر ... خطر رفع شد ... حالا میتونم نفس راحتی بکشم و اعتراف کنم که خیلی میترسیدم ...
خودمونیم ،راستی واقعاً اوضاع وخیم میشد ؟...
ایکاش فقط همین بود ..حالا همه‌چیزتموم شده باید اعتراف کنم که اگه پیش‌بینی‌های من درست از آب در نمی‌اومد ... مجبور بودیم تمام محاسبات خود مونو از سر شروع کنیم ! ...
و چند لحظه بعد ....
و اگه بعدها از من بپرسند : « کاپیتان هادوك ، توی سفینه چکاره بودی ؟ » بهشون میگم : « شاگرد سلمانی ، قربان » ...
آخه برای بریدن یه همچین ریش و پشمی قیچی معمولی کاری نمی کنه !...
...قیچی باغبانی هم کاری نمیتونه بکنه ... یه چمن زن لعنتی‌میخواد ...
خوب ، از شرّ این یکی راحت شدیم ... بریم سر دومی ... ها ، چه خبره ؟...حضرت آقا از این آرایش راضی نیستند ؟...
؟
ها !... ها !... ها !... اگه بدونی قیافت چقدر مضحکه ...
آره ،بخند ... و اگه خیال میکنی که قیافه‌تواز ریخت همکار عزیزت خوشگل تره ،سخت اشتباه میکنی !...
تازه ، اگه شما دو نفر فرق بین ساعت یك لعنتی صبح و ساعت یك بعدازظهر رو می‌دونستید ، این همه کلك جور نمیشد !...
خوب ، از شر توهم خلاص شدم ... ولی اینجارو نگاه‌کن ... می‌بینی دستام چطوری طاول زده ؟...
؟
... حالا آقا مشکل پسند هم شدند ؟... لابد آقا انتظار داشتند موهاشونو بیگودی بزنم ؟...
ای داد!
اونو نگاه کن ...
؟!
ها ... ها ... ها ... دوپونت عزیز ... اگه قیافتو می‌دیدی !...

پروفسور !...
پروفسور !...
تورنسل عزیز، هرطور شده بایدکاری برای این دوپونا بکنی ... ریش و پشماشون با همون سرعتی که میزنم بلند میشن !...
ساکت !... از زمین صدامون می‌کنن !
موشك ماه‌پیما ..ازکنترل اسپروژ ... سه دقیقه دیگر عمل برگشت را باید شروع کنید ...
شنیدم ...
راستی ، راجع به‌عمل برگشت یا «وارونه شدن» مفصلا توضیح ندادم ... فکرشو بکنید!... اگه با همین سرعتی که حالا داریم به ماه نزدیك میشیم روی ماه بشینیم ، در حالی که نوك موشك بطرف ماه باشه چه اتفاقی می افته ؟...
خوبه دیگه ، فکرمیکنم به ماه میرسیم...
البته ، ولی درست مثل یك گلوله‌ای که از تفنگ خارج شده باشه!... با این سرعت سرسام آوری که ما داریم ، با برخورد به ماه خُرد خواهیم شد ... اصلا چیزی ازما باقی نمی‌مونه !... دلتون می‌خواد اینطوری بشه ؟...
دل من ؟...
... دل من غلط میکنه ...من دلم فقط‌هوای آزاد میخواد ،نه هوای فشرده این لونه مرغ لعنتی ... هوای آزادتا بتونم یکی به چپقم بزنم ... ... فقط همین !...
بسیار خوب ! پس چکار باید کرد تا موشك ما به کره ماه نخوره و خردنشه ؟... ساده‌ترین راه اینه که مسیرموشك عوض بشه ـ یعنی جهت آن تغییر کنه ... برای اینکار کافیست موتور اصلی که ما رو به طرف‌جلو میبره خاموش‌کنیم و موتور جانبی را روشن کنیم تاموشك وارو بزنه ... وقتی موشك دور خودچرخید موتور در جهت مخالف جاذبه‌کره ماه کار خواهد کرد و در نتیجه از برخورد ناگهانی جلوگیری میشه ...و اگه همه چیز درست پیش بره خیلی‌آرام روی‌ماه‌فرودخواهیم آمد .. حالا فهمیدی ؟...
اگه درست فهمیده باشم ، این کارعیناًمثل موقع پرتاب موشکه، بااین فرق که‌حالا درست برعکس پرتاب عمل میشه ...
موشك ماه‌پیما ... از کنترل اسپروژ ... درست دو دقیقه‌دیگر به خاموش کردن موتور اصلی باقیست ...
آقایون ، خود مونو آماده کنیم...و شما کاپیتان، اگه دلتون نمی‌خواد توی‌هوا معلق بزنید ،قبل از اینکه موتورمتوقف بشه‌کفش‌های‌مغناطیسی‌خودتونو بپوشین ...
ای داد بیداد ... کفشام طبقه پائینه ... برم بپوشم ...
توجه ... یك دقیقه دیگر باقیست ...
سی ثانیه دیگر ...
بیست ثانیه ...
ده ثانیه دیگر ... نه ... هشت ... هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ... دو ... یك ... صفر ...
کاپیتان ! کفشاتونو پوشیدین ...
آره جانم ... فقط باید بندهاشو به بندم...
?

?
!
موشك ماه‌پیما ... از كنترل ... بگوش برای روشن كردن موتور جانبی !... ده ثانیه دیگر باقیست ... نه ... هشت ... هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ... دو ... یك ... صفر ...
از كنترل اسپروژ ... به موشك ماه‌پیما ... آماده برای خاموش كردن موتورهای جانبی ... شمارش میكنم ده ... نه ... هشت ... هفت ... شش ... پنج ... چهار ... سه ... دو ... یك ... صفر
آماده برای روشن كردن موتور اصلی ... شمارش میكنم ...
از موشك ماه‌پیما به كنترل اسپروژ عمل واروكاملاً موفقیت آمیز بود ...
... و فعلاً در موقعیتی هستیم كه ...
... بتوانیم بتدریج از سرعت موشك كاسته و بخوبی روی سطح ماه فرود آئیم ...
عالیه ... پس هرچه زودتر بهتر ... تا بتونیم تكلیفتون رو روشن كنیم .

راستی رئیس ، فکر میکنین بتونن روی ماه به شینن ؟ ...
به شینن ؟...من یکی، نگران این موضوع نیستم ... فکر من دربارهٔ مراجعت اونها به زمین دور میزنه...
چطور؟... نمی‌فهمم ... مگه ؟ ...
هیس ... کاملا محرمانه است !... بعداً می‌فهمی ... فعلاً بگوش باش... دارن صداشون میزنن .
موشک ماه‌پیما...
موشك ماه‌پیما...از کنترل اسپروز...موقعیت ۲۴۰،۰۰۰ کیلومتری نقطه پرتاب، ۱۳۶،۲۰۹ کیلومتر دیگر به نقطه فرود باقیست... پیشرفت شما کاملا طبق محاسبات پیش بینی شده ادامه‌داره ... از این لحظه سرعت شما بتدریج کم خواهد شد ...
چند دقیقه گذشت ...
موشك ماه‌پیما ... از کنترل ... فقط ۵۰/۰۰۰ کیلومتر دیگر به نقطه فرود باقیست... چهل دقیقه دیگر باید دستگاه هدایت خودکار را بکار بیاندازید تا در نقطه تعیین شده فرود آئید ....
کنترل ... از موشك ... شنیدم ... فعلا مشغول ته بندی جزئی هستیم تا خود مونو برای نشستن آماده کنیم .
بله آقایون ، اگه همه چیز خوب پیشرفت کنه تقریباً نیم‌ساعت دیگه موشك ما در نقطه پیش بینی شده یعنی « سیرك هیپارك » می‌شینه ... متشکرم تن‌تن ...
چی ؟... سیرك پارك ؟... عجب ! این دیگه خیلی جالبه ... مدتی است سیرك نرفتیم !... مگه نه دوپونط ؟...
چرا ، همینطوره ... جداً عالیه...نمی‌دونستم که در ماه سیرك وجود داره ... کاپیتان ، شما چطور ، می‌دونستید ؟
البته که میدونستم ! تازه همه اینو میدونن ... حتی خبرشو دارم که سیرك ماه دو تا مقلد لازم داره...و فکر میکنم شما دونفر بدرد این کار بخورین ...
درزبان علمی « سیرك » به فرورفتگی‌های دایره شکلی که اطراف آنها رو دیواری از صخره احاطه کرده گفته میشه... تقریباً ۳۰۰/۰۰۰ از این حفره‌ها در ماه وجود داره...بعضی‌ها کوچکترند و قطرشون چند صد متربیشتر نیست ولی قطر بعضی‌هاشون به چند صد کیلومتر میرسه...مثلا قطر « موروليكوس » که ازهمهٔ سیرك‌ها بزرگتره، به ۲۴۱ کیلومتر میرسه ...
.. و مادر « سیرك هیپارك » که قطرش ۱۵۶ کیلومتره می‌شینیم ... این سیرك بین دریای « ابرها » دریای « نکتار » و دریای « بخار » قرار گرفته .
بنا براین باید خوب نشونه گیری کرد که نه، موشك ما ممکنه توی آب دریا بیفته .
خاطرتون جمع باشه...در این دریاها حتی یك قطره آب وجود نداره ... قدما که این نقاط را کشف کرده‌اند، بعلت لکه‌های تاری که درآنها دیده‌اند ، خیال میکردند دریاست و بهمین علت نام دریا روی این نقاط مونده ... بعلاوه خود من هم ...
؟
دیگه بسه ... غیر ممکنه ... خیال کردی؟... حالا نشونت میدم ...

چی شده ؟..شمارو بخدا آروم باشین ...چطور شده ... چه اتفاقی افتاده ؟..
میخواستین چطور بشه ؟... این مرد به ما توهین کرده و باید عذر خواهی کنه !...
من ؟...من بشما توهین کردم ؟...
بله آقا !... مگه شما نگفتید که سیرك پارك به دو نفر مسخره احتیاج داره و کاملاً بدردکارشون میخوریم ؟... توهین از این بالاتر ؟...
درسته !... این آدم از ما عذر خواهی کرده و حالا میخواهیم که توهین کنه !...
دِ نه ، دیوانه !... موضوع کاملاً برعکس اینه !...
آره دیگه ... می‌خواستم بگم ما به این آدم توهین کردیم و حالا باید ازش عذر خواهی کنیم !...
خیلی خوب ! باشه !... هر چه گفتم پس میگیرم !... سیرك هیپارك احتیاج به مقلدنداره و شما دو نفر بدرد این کار نمی‌خورین ... حالا راضی شدین ؟...
بله راضی شدیم ...
ازون هم بالاتر ... راضی ، راضی شدیم...
خوب ، حالا درست شد... سیرك پارك احتیاجی به دو مسخره نداره ...
... و ما هم بدرد این کار نمی‌خوریم ... روشن شد ؟...
آقایون‌خواهش میکنم ...آروم باشید ... مگه بناست اولین بشری که پا روی ماه میزاره دشمنی و اختلاف را همراش هدیه ببره ؟...
آروم باشید ... فراموش نکنید که خطر مرگ هر آن ما را تهدید میکنه ... بیآیید خونسردی‌خودمونوحفظ کنیم... نسبت بهم مهربان باشیم ... سعی کنیم خشم بر ما غلبه نکنه ... خواهش میکنم ، بیآئید با هم آشتی کنید و بعد هر کس روی تشك مخصوص خودش دراز بکشه‌تاموقع فرود ناراحت نشه ...
ولی پرفسور ، ما شش نفریم و فقط چهارتشك داریم...البته من می‌تونم تشك خودم رو به یکی از آقایون بدم ولی اون یکی چی ؟...
اصلا حرفشو نزن !...
این کارها با من ... جای شما پشت دستگاه گیرنده است ، شما باید سعی کنید مرتب با زمین در تماس باشید ... و اما مشکل آقایون دوپونا رو همین حالا حل میکنم ...
تو انبار دو تا تشك هست:اونا رو بر دارید روی کف موشك پهن کنید و روش دراز بکشید ...
آقای پرفسور خیلی لطف دارن...ولی ما فعلاً خوابمون نمیاد ...
میاد ، یانمیاد حالیم نمیشه ... با من چونه نزن، فهمیدی ؟...این یك دستوره... شنیدی ؟... یك دستور ...
و حالا میرم تا با ولف آخرین مرحله‌فرود را آماده کنیم ... شنیدید ؟...
موشك ماه‌پیما...از کنترل اسپروژ ...دقت ... دقت ... آماده برای فرود ... فقط ۶۰۰۰ کیلومتر دیگر با ماه فاصله دارید ...

کنترل ... از موشك ... شنیدم ... داریم آماده‌میشیم...پروفسور دستگاه خودکار رو تنظیم میکنه ...
هفت درجه دیگر بطرف شرق ... نه ، نه ... زیاد شد ...یکدرجه بطرف غرب ...آها...درست‌شد...فکر میکنم موشك درست بطرف پارك هیپارك میره ...
بیا میلو ...
دراز بکش...زود باش...
خوب دیگه ... طبق دستور داریم میریم که بخوابیم ... ولی چکار میشه کرد ... ما هر دومون از خوابیدن با لباس متنفریم .
اینجا برات راحت تره ... دهه ... دهه ... اینارو باش ... به بینم، پس شماها چرا سرپا ایستادید؟...
احمق‌های بی‌شعور ... جداً شما مثل اینکه کله‌هاتون پر گچه ... بهتون گفتن دراز بکشید ، نگفتن بخوابید ... واقعاً اینا دوقلوهای عجیبی هستن ...
... دِ بجنبین ... تکون بخورین ... اگه پرفسور شمارو سرپا به ببینه‌هردوتونوتو یه ستاره بی آب و علف ول میکنه...بیا...نگفتم ؟...اونم پرفسور... داره‌سرازیر میشه...
خوب ، همه دراز کشیدن ؟... عالی شد ... بیا ولف ، حالا نوبت توست .
کنترل ... از موشك ..آماده برای فرود ... دستگاه هدایت خودکار روی مرکز سیرك هیپارك تنظیم شده ... ما همه روی تشك‌های مخصوص خودمون دراز کشیدیم و منتظر فرود هستیم ...
کنترل ... از موشك ... موتور اتمی از کار افتاد و موتور کمکی را روشن کردیم ...
عجبیه !... باور نکردنیه ... فوق‌العاده است !... تا چند دقیقه دیگه یا روی ماه راه میریم یا همه‌مون از بین میریم... جداً فوق‌العاده است !...

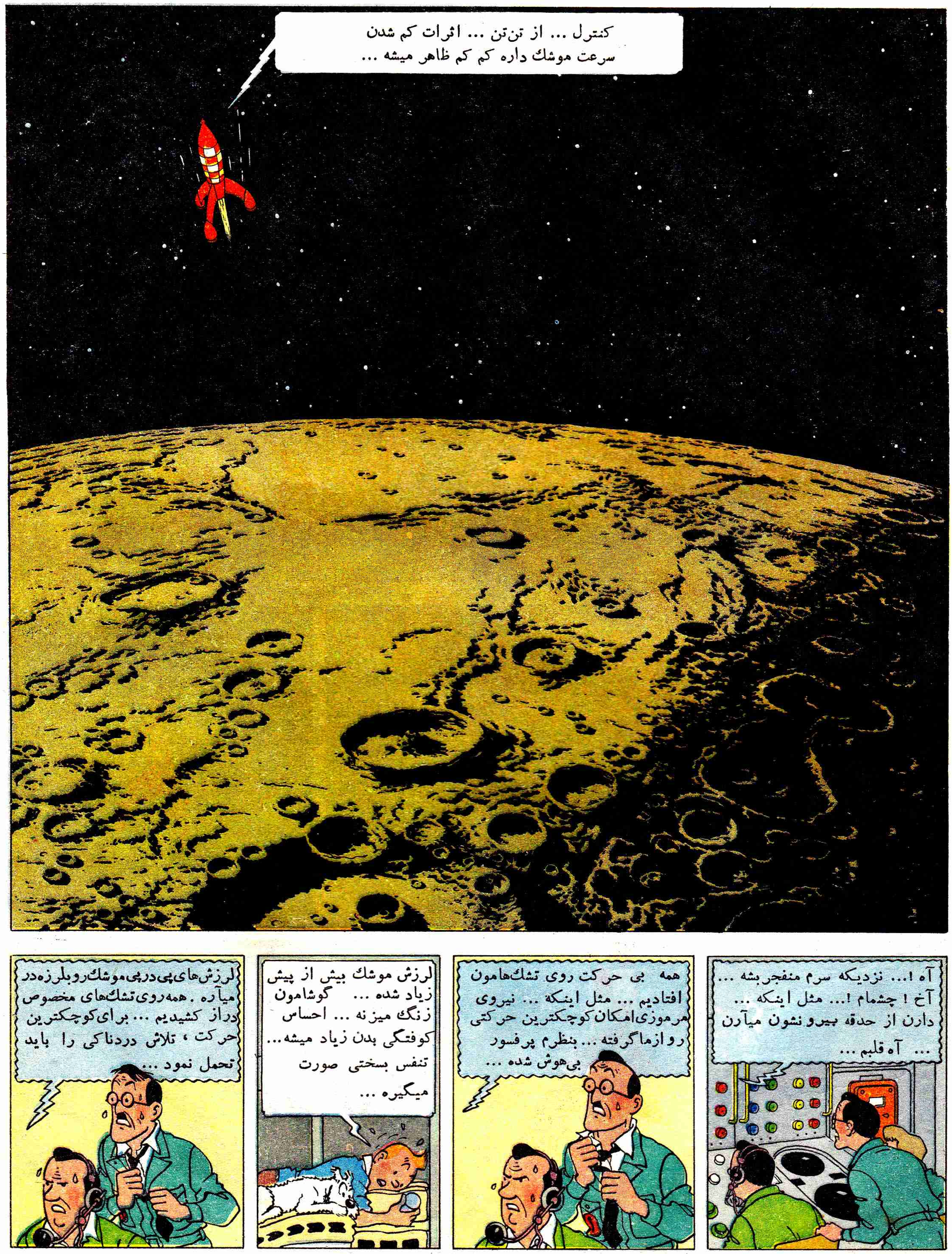
کنترل ... از تن‌تن ... اثرات کم شدن سرعت موشك داره کم کم ظاهر میشه ...
آه !... نزدیکه سرم منفجر بشه ... آخ ! چشمام !... مثل اینکه ... دارن از حدقه بیرو نشون میآرن ... آه قلبم ...
همه بی حرکت روی تشك‌هامون افتادیم ... مثل اینکه ... نیروی مرموزی امکان کوچکترین حرکتی رو ازما گرفته ... بنظرم پرفسور بی‌هوش شده ...
لرزش موشك بیش از پیش زیاد شده ... گوشامون زنگ میزنه ... احساس کوفتگی بدن زیاد میشه... تنفس بسختی صورت میگیره ...
لرزش‌های پی‌درپی موشك‌رو بلرزه‌در میآره . همه‌روی تشك‌های مخصوص دراز کشیدیم ... برای کوچکترین حرکت ، تلاش دردناکی را باید تحمل نمود ...

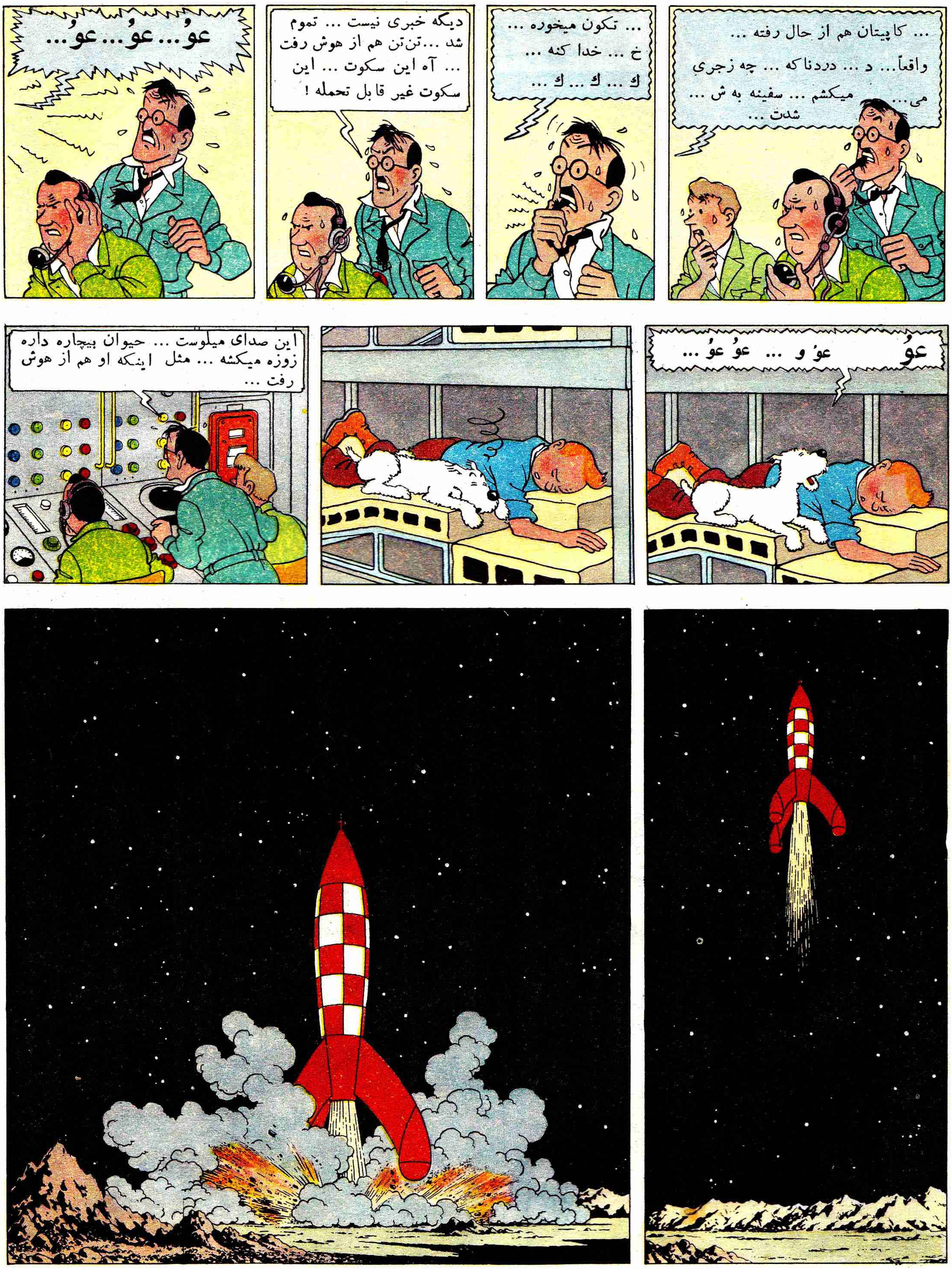
... کاپیتان هم از حال رفته ...
واقعاً... د ... دردناکه ... چه زجری
می... میکشم ... سفینه به ش ...
شدت ...
... تکون میخوره ...
خ ... خدا کنه ...
ك ... ك ... ك ...
دیگه خبری نیست ... تموم
شد ...تن‌تن هم از هوش رفت
... آه این سکوت ... این
سکوت غیر قابل تحمله !
عوُ...عوُ...عوُ...
عوُ عوُ و ... عوُ عوُ ...
این صدای میلوست ... حیوان بیچاره داره
زوزه میکشه ... مثل اینکه او هم از هوش
رفت ...

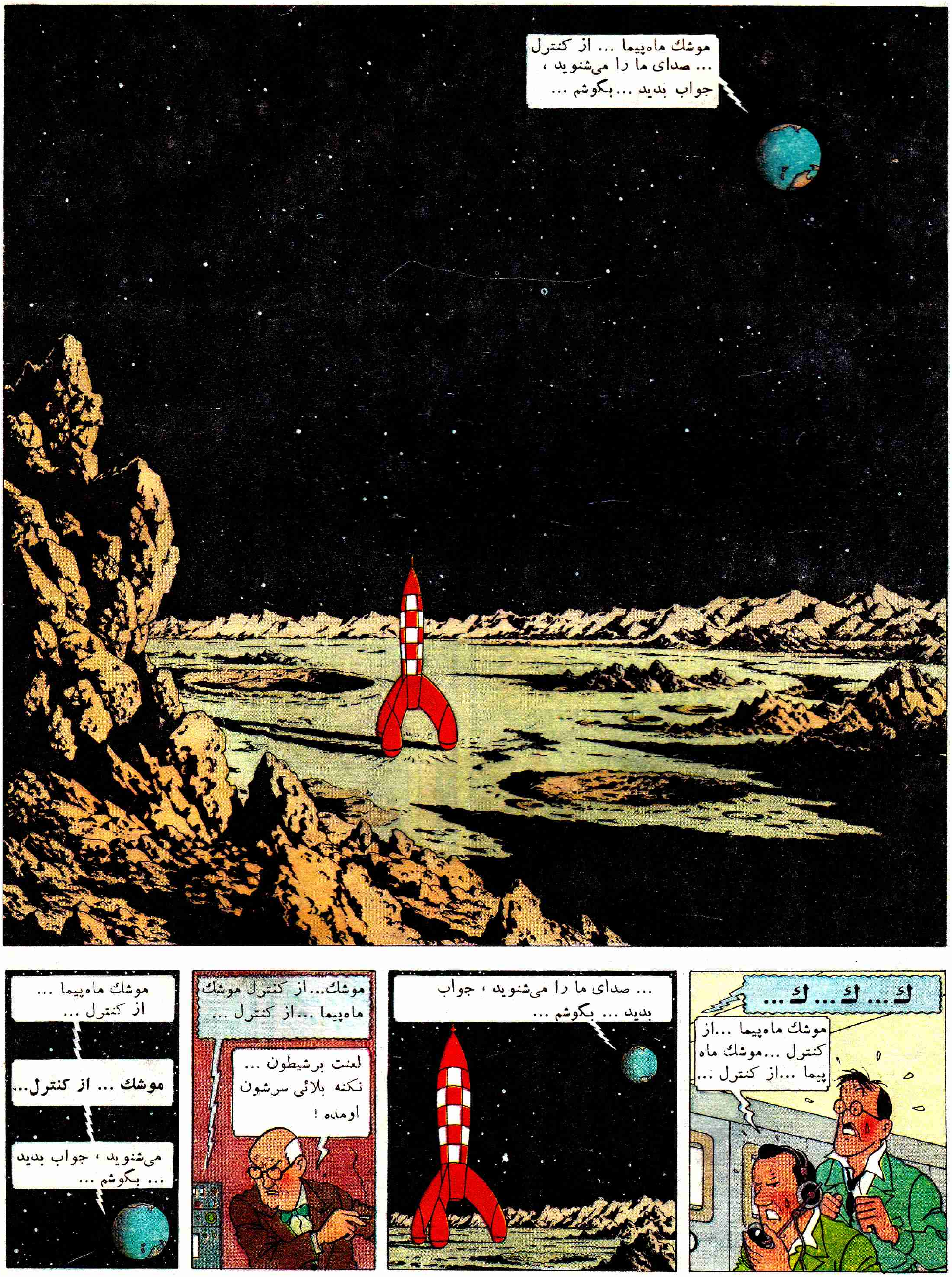
موشك ماه‌پیما ... از کنترل
... صدای ما را می‌شنوید ،
جواب بدید ... بگوشم ...
ك ... ك ... ك ...
موشك ماه‌پیما ...از کنترل ...موشك ماه پیما ...از کنترل ...
... صدای ما را می‌شنوید ، جواب بدید ... بگوشم ...
موشك... از کنترل موشك ماه‌پیما ...از کنترل ...
لعنت برشیطون ... نکنه بلائی سرشون اومده !
موشك ماه‌پیما ... از کنترل ...
موشك ... از کنترل...
می‌شنوید ، جواب بدید ... بگوشم ...

مثل اینکه اتفاق بدی افتاده ... درست نیمساعته صداشون میزنیم و هنوز خبری نیست ... چاره نیست ، ادامه بده
موشك ماه‌پیما ... از کنترل اسپروژ ... موشك ماه‌پیما ...
کنترل اسپروژ ... از موشك ماه‌پیما ... صدای شما را شنیدم ... جواب بدید ، بگوشم ...
عالی شد !... طورشون نیست ،...همه‌سالمند !...
زنده باد !...
کنترل اسپروژ ... از تورنسل ... این یك پیروزی واقعیست ... همه ما صحیح و سالم به ماه رسیدیم... امکان برقراری ارتباط وجود نداشت ... از قرار معلوم دستگاه ارتباط بعلت تکان‌های شدید آسیب دیده بود ... صدای منو می‌شنوید ؟... بگوشم .
شنیدم ... مثل اینکه هنوز لرزش‌های موشك تمام نشده... چون صدای خروپف عجیبی بگوش میرسه ...
بله ، ولی چیز مهمی نیست...نگران نباشید ... این صدای خروپف دوپوناست که هنوز از خواب شیرین بیدار نشدن ...
خرُ ... پفُ ...
خرُ ... پفُ ...
حالا باید از موشك خارج شویم...واین افتخار نصیب جوانترین بین ماست...بله ، تن‌تن اولین انسانی خواهد بودکهٔ قدم روی‌ماه‌خواهدگذاشت... او فعلا آماده برای خروج و شروع راه پیمائی روی ماه میباشد ... بنابراین بهتره جزئیات مشاهدات و احساسات او را از زبان خودش بشنوید ... بگوش باشیدمن آنتن فرستنده را در اختیار تن تن میگذارم...
کنترل اسپروژ ... از تن‌تن...همین حالا لباس‌مخصوص ماه‌پیمائی را تنم کردم... درست مثل‌اینکه‌توی‌کیسه‌ای جا گرفتم و بزودی از سفینه خارج خواهم شد ... کاپیتان هادوك‌کنترل عملیات خروج را در دست دارد...و منتظر آخرین دستورات اوهستم ...
تن‌تن...ازکاپیتان هادوك ... فشارصفر...پله‌های متحرك در جای خودقرار گرفته... دقت ... درب خروجی را باز میکنم ...
لحظهٔ با شکوهی است ... درب خروجی به آرامی روی لولا دور میزنه
؟
؟
خدایا !...
آه !... عجب منظرهٔ خیال آوری !
چطور براتون توصیف کنم ؟... منظره‌ای از کابوس ، مرگ ، وحشت و اضطراب... نه درختی ، نه گُلی ، نه گیاهی ... نه پرنده‌ای ، نه صدائی ، نه ابری ... در آسمان سیاه و تیره،هزارها ستاره بچشم می‌خوره ...
...اما چه ستاره‌هائی ... مرده ، بی‌حرکت، یخ زده ، بدون اون همه‌درخشدگی ونوری که از زمین اونها را می‌بینم...

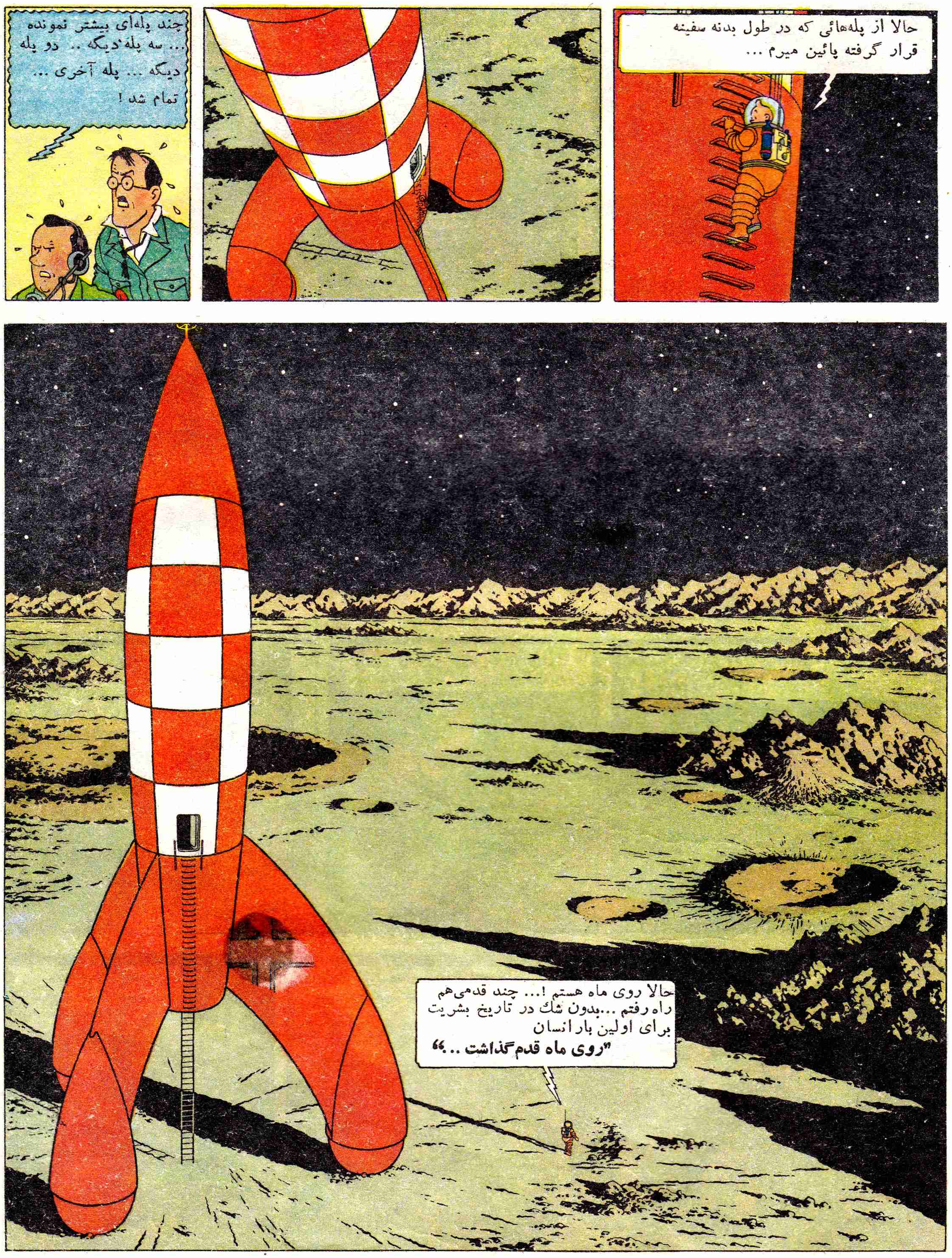
حالا از پله‌هائی که در طول بدنه سفینه قرار گرفته پائین میرم ...
چند پله‌ای بیشتر نمونده ... سه پله دیگه .. دو پله دیگه ... پله آخری .. تمام شد !
حالا روی ماه هستم !... چند قدمی‌هم راه رفتم ...بدون شك در تاریخ بشریت برای اولین بار انسان "روی ماه قدم گذاشت ..."

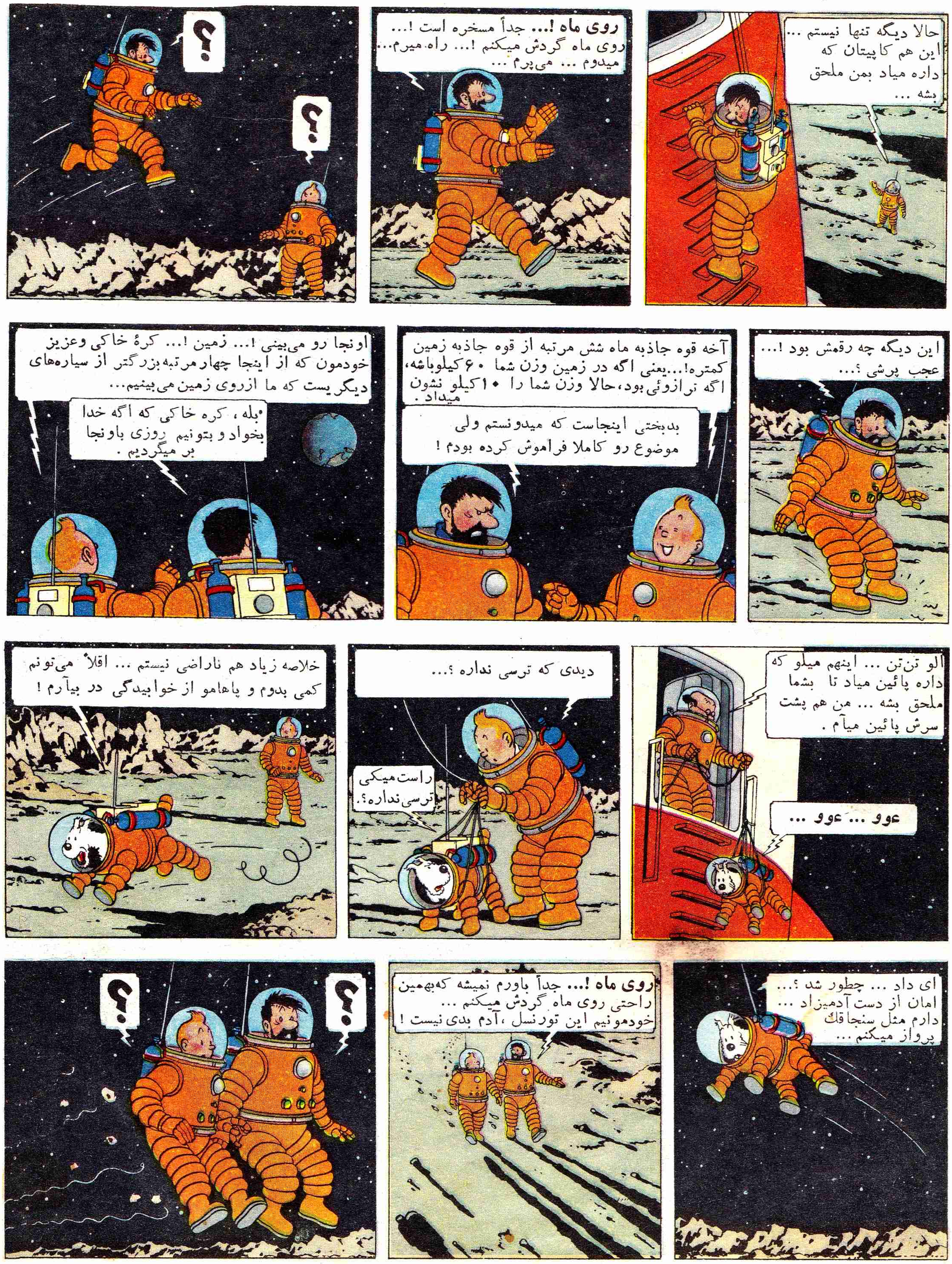
حالا دیگه تنها نیستم ... این هم کاپیتان که داره میاد بمن ملحق بشه ...
روی ماه !... جداً مسخره است !... روی ماه گردش میکنم !... راه میرم... میدوم ... می‌پرم ...
؟
؟
این دیگه چه رقمش بود !... عجب پرشی ؟...
آخه قوه جاذبه ماه شش مرتبه از قوه جاذبه زمین کمتره!...یعنی اگه در زمین وزن شما ۶۰ کیلوباشه، اگه ترازوئی بود، حالا وزن شما را ۱۰ کیلو نشون میداد .
بدبختی اینجاست که میدونستم ولی موضوع رو کاملا فراموش کرده بودم !
اونجا رو می‌بینی !... زمین !... کرهٔ خاکی وعزیز خودمون که از اینجا چهار مرتبه بزرگتر از سیاره‌های دیگریست که ما ازروی زمین می‌بینیم...
بله ، کره خاکی که اگه خدا بخواد و بتونیم روزی باونجا بر میگردیم .
الو تن‌تن ... اینهم میلو که داره پائین میاد تا بشما ملحق بشه ... من هم پشت سرش پائین میآم .
عوو ... عوو ...
دیدی که ترسی نداره ؟...
راست میکی ترسی نداره ؟.
خلاصه زیاد هم ناراضی نیستم ... اقلاً می‌تونم کمی بدوم و پاهامو از خوابیدگی در بیآرم !
ای داد ... چطور شد ؟... امان از دست آدمیزاد ... دارم مثل سنجاقك پرواز میکنم ...
روی ماه !... جداً باورم نمیشه که بهمین راحتی روی ماه گردش میکنم ... خودمونیم این تورنسل ، آدم بدی نیست !
؟
؟

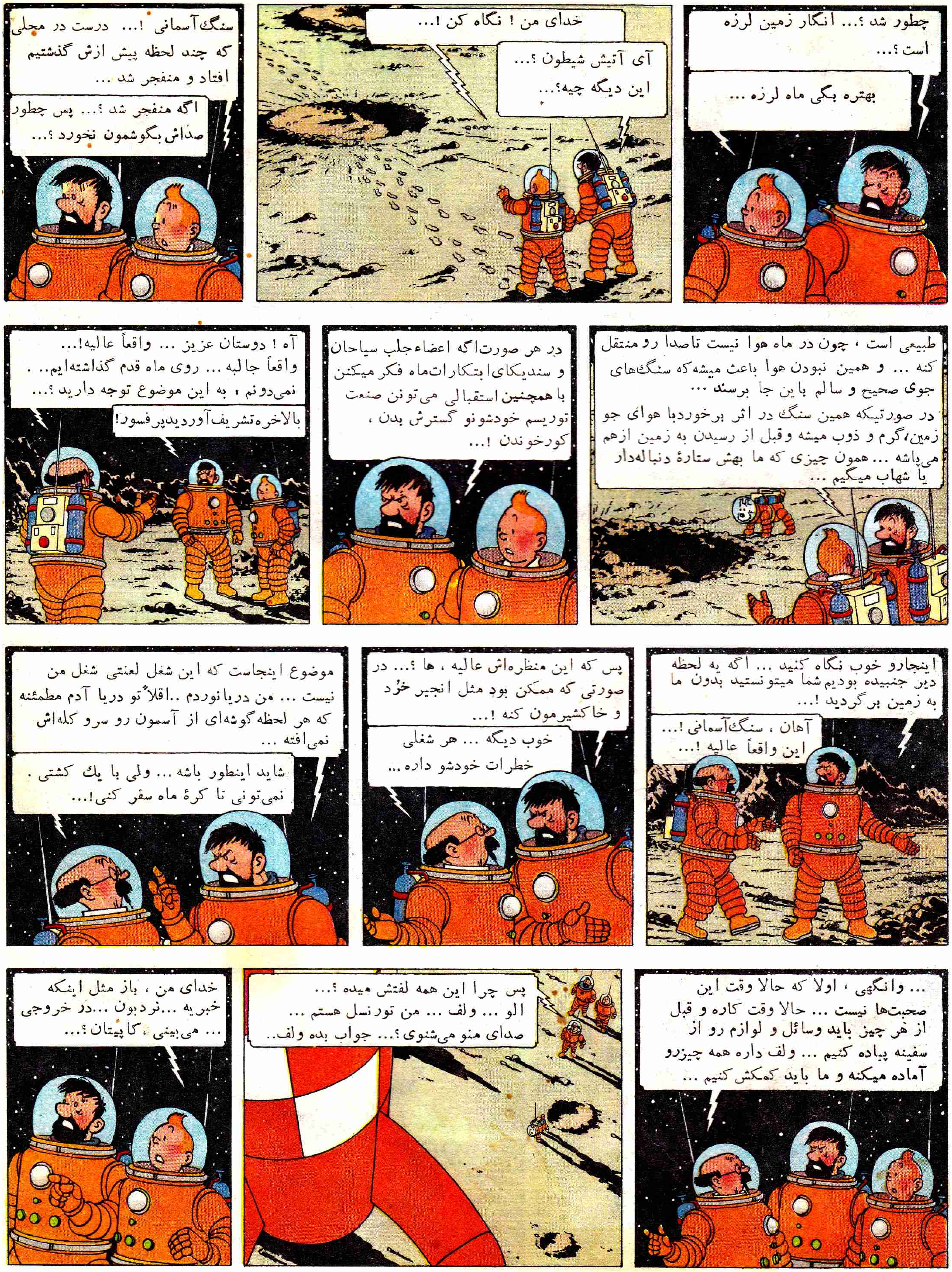

چطور شد ؟... انگار زمین لرزه است ؟...
بهتره بگی ماه لرزه ...
خدای من ! نگاه کن !...
آی آتیش شیطون ؟... این دیگه چیه؟...
سنگ‌آسمانی !... درست در محلی که چند لحظه پیش ازش گذشتیم افتاد و منفجر شد ...
اگه منفجر شد ؟... پس چطور صداش بگوشمون نخورد ؟...
طبیعی است ، چون در ماه هوا نیست تا صدا رو منتقل کنه ... و همین نبودن هوا باعث میشه که سنگ‌های جوی صحیح و سالم باین جا برسند ...
در صورتیکه همین سنگ در اثر برخورد با هوای جو زمین، گرم و ذوب میشه و قبل از رسیدن به زمین ازهم می‌پاشه ... همون چیزی که ما بهش ستارهٔ دنباله‌دار یا شهاب میگیم ...
در هر صورت اگه اعضاء جلب سیاحان و سندیکای ابتکارات ماه فکر میکنن با همچنین استقبالی می‌تونن صنعت توریسم خودشونو گسترش بدن ، کورخوندن !...
آه ! دوستان عزیز ... واقعاً عالیه!... واقعاً جالبه ... روی ماه قدم گذاشته‌ایم.. . نمی‌دونم ؛ به این موضوع توجه دارید ؟...
بالاخره تشریف‌آوردید پرفسور!
اینجارو خوب نگاه کنید ... اگه یه لحظه دیر جنبیده بودیم شما میتونستید بدون ما به زمین بر گردید !...
آهان ، سنگ‌آسمانی !... این واقعاً عالیه !...
پس که این منظره‌اش عالیه ، ها ؟... در صورتی که ممکن بود مثل انجیر خُرد و خاکشیرمون کنه !...
خوب دیگه ... هر شغلی خطرات خودشو داره...
موضوع اینجاست که این شغل لعنتی شغل من نیست ... من دریانوردم ..اقلاً تو دریا آدم مطمئنه که هر لحظه گوشه‌ای از آسمون رو سرو کله‌اش نمی‌افته ...
شاید اینطور باشه ... ولی با یك کشتی نمی‌تونی تا کرهٔ ماه سفر کنی!...
... وانگهی ، اولا که حالا وقت این صحبت‌ها نیست ... حالا وقت کاره و قبل از هر چیز باید وسائل و لوازم رو از سفینه پیاده کنیم ... ولف داره همه چیزرو آماده میکنه و ما باید کمکش کنیم ...
پس چرا این همه لفتش میده ؟...
الو ... ولف ... من تورنسل هستم ...
صدای منو می‌شنوی ؟... جواب بده ولف..
خدای من ، باز مثل اینکه خبریه ...نردبون ...در خروجی ... می‌بینی ، کاپیتان ؟...

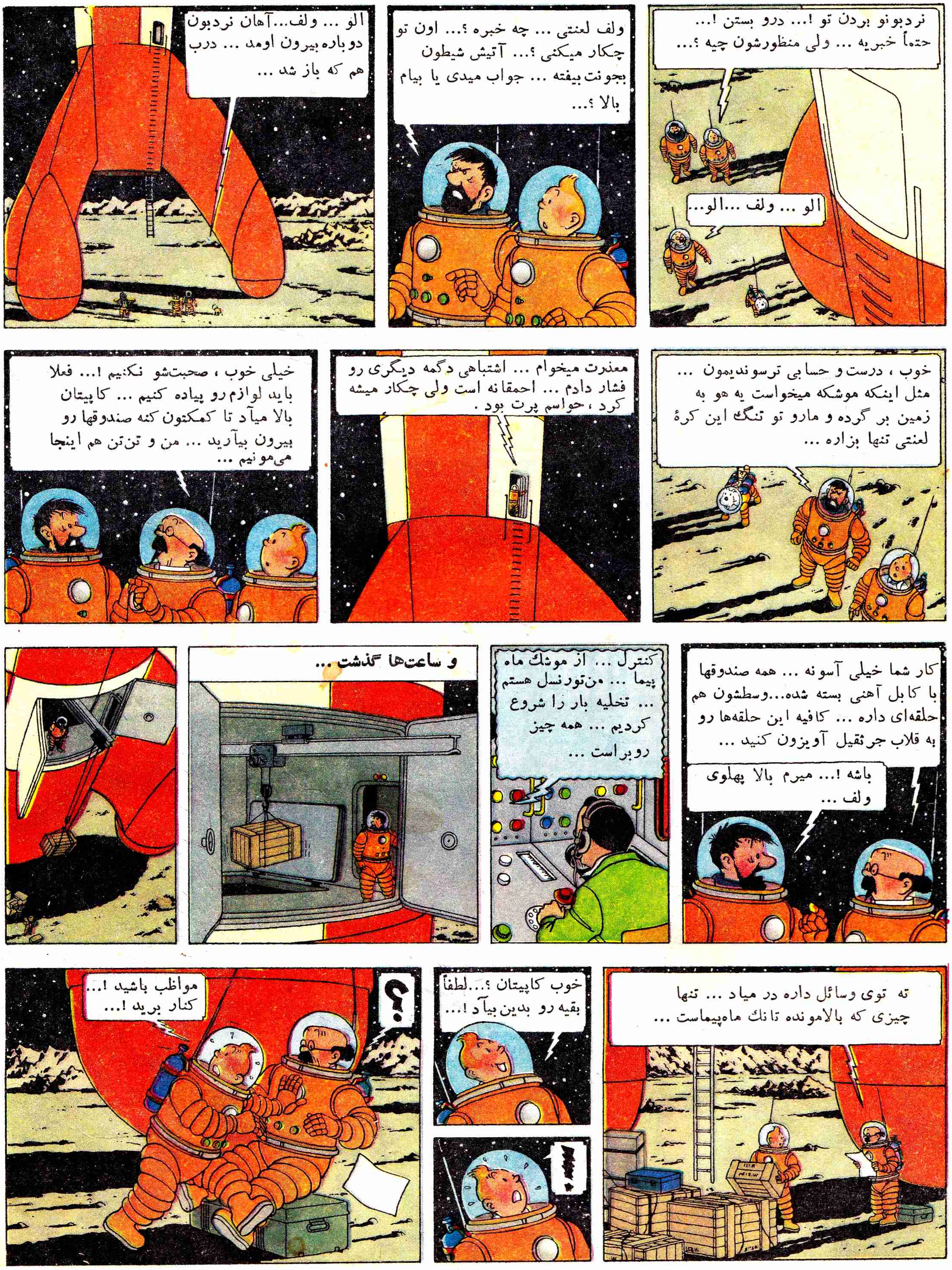
نردبونو بردن تو !... درو بستن !...
حتماً خبریه ... ولی منظورشون چیه ؟...
الو ... ولف ... الو...
ولف لعنتی ... چه خبره ؟... اون تو چکار میکنی ؟... آتیش شیطون بجونت بیفته ... جواب میدی یا بیام بالا ؟...
الو ... ولف...آهان نردبون دوباره بیرون اومد ... درب هم که باز شد ...
خوب ، درست و حسابی ترسوندیمون ... مثل اینکه موشکه میخواست یه هو به زمین بر گرده و مارو تو تنگ این کرهٔ لعنتی تنها بزاره ...
معذرت میخوام ... اشتباهی دگمه دیگری رو فشار دادم ... احمقانه است ولی چکار میشه کرد ، حواسم پرت بود .
خیلی خوب ، صحبتشو نکنیم !... فعلا باید لوازم رو پیاده کنیم ... کاپیتان بالا میآد تا کمکتون کنه صندوقها رو بیرون بیآرید ... من و تن‌تن هم اینجا می‌مونیم ...
کار شما خیلی آسونه ... همه صندوقها با کابل آهنی بسته شده...وسطشون هم حلقه‌ای داره ... کافیه این حلقه‌ها رو به قلاب جرثقیل آویزون کنید ...
باشه !... میرم بالا پهلوی ولف ...
کنترل ... از موشك ماه پیما ... من‌تورنسل هستم ... تخلیه بار را شروع کردیم ... همه چیز روبراست ...
و ساعت‌ها گذشت ...
ته توی وسائل داره در میاد ... تنها چیزی که بالامونده تانك ماه‌پیماست ...
خوب کاپیتان ؟...لطفاً بقیه رو بدین بیآد !...
؟
مواظب باشید !... کنار برید !...

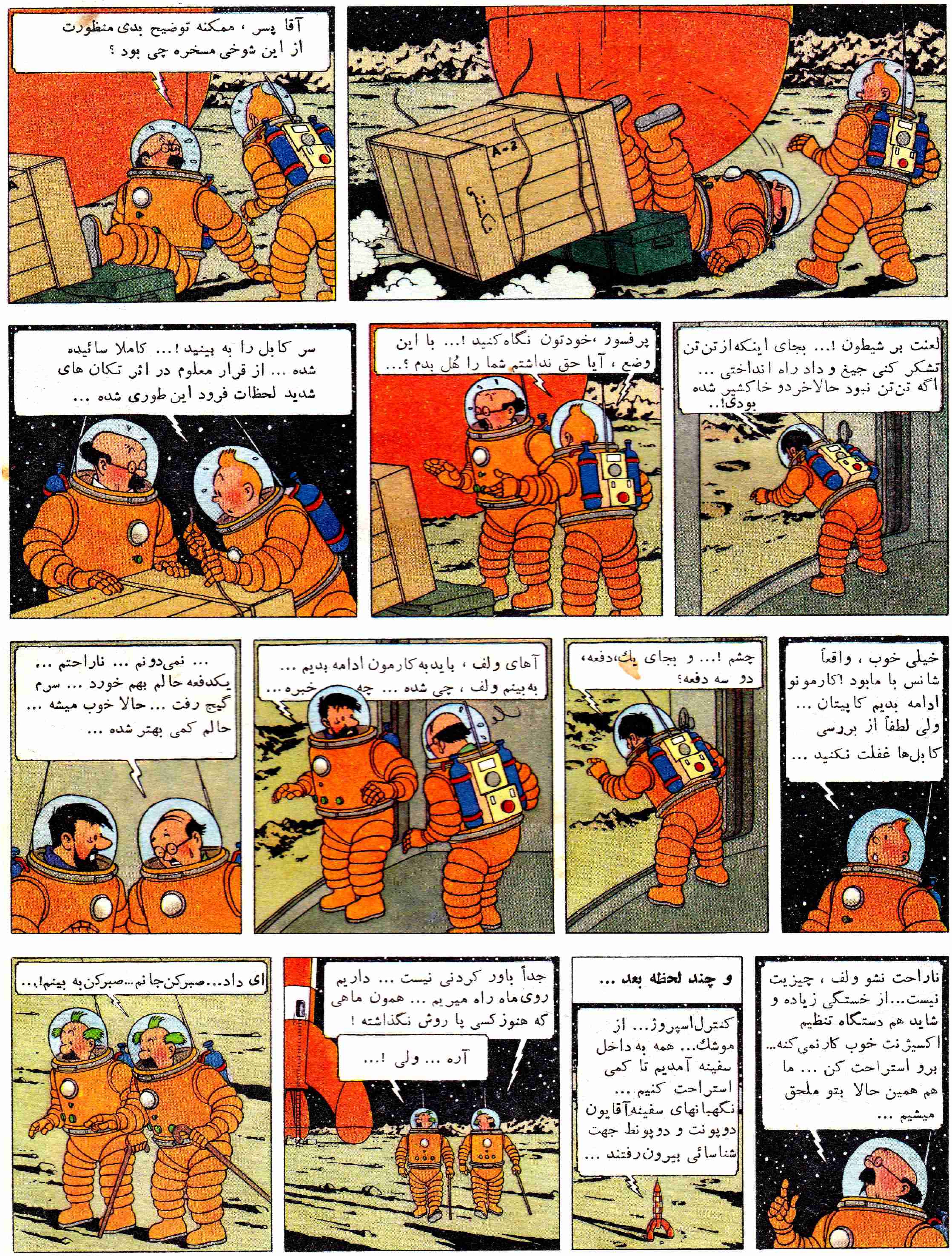
آقا پسر ، ممکنه توضیح بدی منظورت از این شوخی مسخره چی بود ؟
A-2
سر کابل را به بینید !... کاملا سائیده شده ... از قرار معلوم در اثر تکان های شدید لحظات فرود این طوری شده ...
پرفسور ،خودتون نگاه کنید !... با این وضع ، آیا حق نداشتم شما را هُل بدم ؟...
لعنت بر شیطون !... بجای اینکه از تن تن تشکر کنی جیغ و داد راه انداختی ... اگه تن تن نبود حالا خرد و خاکشیر شده بودی!..
... نمی‌دونم ... ناراحتم ... یکدفعه حالم بهم خورد ... سرم گیج رفت ... حالا خوب میشه ... حالم کمی بهتر شده ...
آهای ولف ، باید به کارمون ادامه بدیم ... به بینم ولف ، چی شده ... چه ... خبره ...
چشم !... و بجای یك دفعه، دو سه دفعه؟
خیلی خوب ، واقعاً شانس با مابود !کارمونو ادامه بدیم کاپیتان ... ولی لطفاً از بررسی کابل‌ها غفلت نکنید ...
ناراحت نشو ولف ، چیزیت نیست...از خستگی زیاده و شاید هم دستگاه تنظیم اکسیژنت خوب کار نمی‌کنه... برو استراحت کن ... ما هم همین حالا بتو ملحق میشیم ...
و چند لحظه بعد ...
کنترل اسپروز... از موشك... همه به داخل سفینه آمدیم تا کمی استراحت کنیم ... نگهبانهای سفینه آقایون دوپونت و دوپونط جهت شناسائی بیرون رفتند ...
جداً باور کردنی نیست ... داریم روی ماه راه میریم ... همون ماهی که هنوز کسی پا روش نگذاشته !
آره ... ولی !...
ای داد... صبرکن جانم ... صبرکن به بینم!..

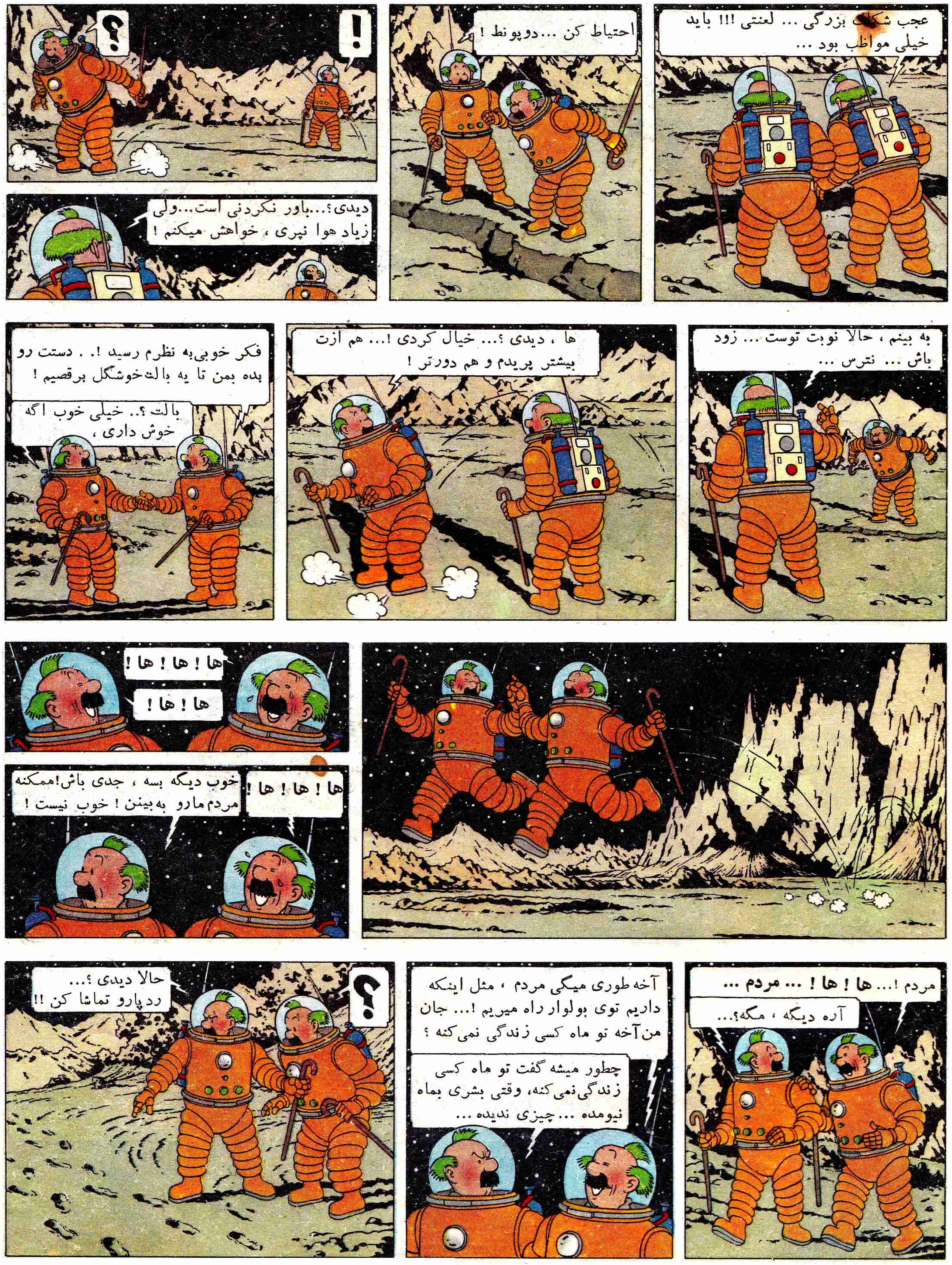
عجب شکاف بزرگی ... لعنتی !!! باید خیلی مواظب بود ...
احتیاط کن ... دوپونط !
!
؟
دیدی؟...باور نکردنی است...ولی زیاد هوا نپری ، خواهش میکنم !
به بینم ، حالا نوبت توست ... زود باش ... نترس ...
ها ، دیدی ؟... خیال کردی !... هم ازت بیشتر پریدم و هم دورتر !
فکر خوبی‌به نظرم رسید !. . دستت رو بده بمن تا یه بالت‌خوشگل برقصیم !
بالت ؟.. خیلی خوب اگه خوش داری ،
ها ! ها ! ها !
ها ! ها !
ها ! ها ! ها !
خوب دیگه بسه ، جدی باش!ممکنه مردم مارو به‌بینن ! خوب نیست !
مردم !... ها ! ها ! ... مردم ...
آره دیگه ، مگه؟...
آخه طوری میگی مردم ، مثل اینکه داریم توی بولوار راه میریم !... جان من‌آخه تو ماه کسی زندگی نمی‌کنه ؟
چطور میشه گفت تو ماه کسی زندگی‌نمی‌کنه، وقتی بشری بماه نیومده ... چیزی ندیده ...
حالا دیدی ؟...
ردپارو تماشا کن !!
؟

(*) به کتاب « تن‌تن در سرزمین طلای سیاه » مراجعه شود .

و چند دقیقه بعد ...
آقایون ، نقشه ما این بود که یك روز کامل که باندازه ۱۴ روز زمین طول میکشه در کرهٔ ماه باشیم . متأسفانه ذخیره‌ای که برای چهار انسان و یك سگ پیش‌بینی شده بود نمی‌تونه برای شش انسان کافی باشه ... بنابراین مجبوریم مدّت توقف رو به ده روز برسونیم ...
... پس باید در انجام کارها عجله کنیم . در حالی که ولف و من دستگاه‌های علمی رو بکار می‌اندازیم ، تن‌تن و کاپیتان قطعات جدا شده تانك رو پائین آورده و تانك را سوار میکنن . موافقید ؟... پس آقایون شروع کنیم !
یادداشتهائی از دفترخاطرات پرفسور تورنسل
سوم ژوئن ساعت ۲۳ و ۴۵ دقیقه (بوقت زمین) تخلیه وسائل وابزار و دستگاه‌ها تمام‌شده ولف ومن شروع به‌نصب رصد خانه نمودیم ، کار ساعت ۲۲ تمام شد. تن‌تن و کاپیتان هادوك سوار کردن تانك ماه‌پیما را شروع نمودند.
چهارم‌ژوئن‌ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه (بوقت زمین)
کار را دو باره شروع نمودیم . دوربین نجومی روی پایه بتونی سوار شد . دوربین‌های عکاسی نصب و آماده بکار شد . دوربین «زمین بین» هم کارخود را شروع نمود .
کنترل اسپروز ... از تورنسل ... دستگاه نئودولیت، دوربین‌ها ، همه نصب و آماده هستن ... ماموریت تحقیقاتی خودمون رو شروع می‌کنیم .
تحقیق کنید ... دوستان عزیز ... تحقیق کنید ... کشفیات شما دارای ارزش زیادی است ... البته برای ما ... ها ! ها ! ها !
یادداشتهائی از دفترخاطرات پرفسور تورنسل
چهارم ژوئن ساعت ۲۱ و ۵۰ دقیقه (بوقت زمین) ولف و من ، تمام روز را صرف مطالعهٔ تشعشات آسمانی و ستاره‌های نزدیك به‌ماه نمودیم . نتایج این مطالعات در دفاتر مخصوص ۱ و ۲ ثبت شده .
تن‌تن و کاپیتان کار سوار کردن تانك ماه‌پیما را تقریباً تمام کردند .
پنجم ژوئن ساعت ۱۹ و ۲۰ دقیقه (بوقت زمین)
تن‌تن و کاپیتان چند لحظه قبل اطلاع دادند که تانك ماه‌پیما آماده حرکت است .
کنترل اسپروز ... از تورنسل ... تانك ماه‌پیما آماده حرکت میباشد ... اولین تحقیقات و آزمایشات رو شروع می‌کنیم . دوست عزیزما تن‌تن پشت فرمان خواهد بود و همین حالا داخل اطاق فرمان میشه ...
دریچه اطاق فرمان بسته شد ... دوستان‌دیگرما ، مشغول پر کردن هوا در داخل تانك می‌باشند ... بعد از این عمل سرنشینان تانك احتیاج به پوشیدن لباس‌مخصوص ماه‌پیمائی را نخواهند داشت ... تن‌تن‌پشت فرمان و کاپیتان در محل‌مراقبت قرار گرفته ، و آماده حرکت هستند .
و این هم قیافه تن‌تن که از پشت سر پوش پلاستیکی می‌بینم ... بمن لبخند میزنه ... و اشاره میکنه که همه چیز روبراست ...
خوب، این هم کاپیتان هادوك ... درست مثل تن‌تن اشاره میکنه که همه چیز روبراست ... و داره گوشی‌ها رو روی گوشش میگذاره ....
تن‌تن ... از هادوك ... آماده حرکت .. می‌تونی راه بیفتی ..
O.K. ... شنیدم ...
سفر بخیر ...

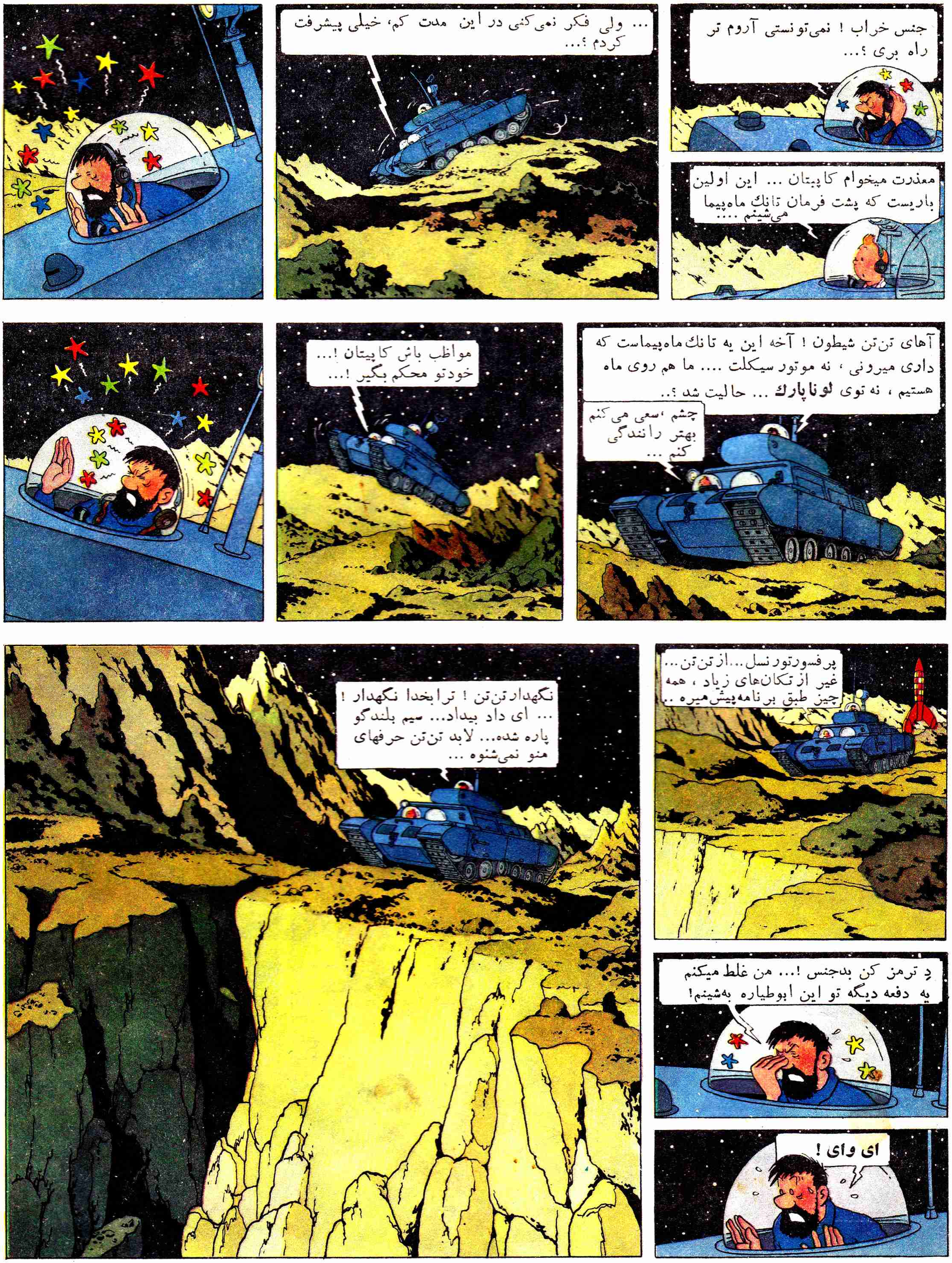

جنس خراب ! نمی‌تونستی آروم تر راه بری ؟...
معذرت میخوام کاپیتان ... این اولین باریست که پشت فرمان تانک ماه‌پیما می‌شینم ....
... ولی فکر نمی‌کنی در این مدت کم، خیلی پیشرفت کردم ؟...
آهای تن‌تن شیطون ! آخه این یه تانک ماه‌پیماست که داری میرونی ، نه موتور سیکلت .... ما هم روی ماه هستیم ، نه توی **لوناپارک** ... حالیت شد ؟..
چشم ،سعی می کنم بهتر رانندگی کنم ...
مواظب باش کاپیتان !... خودتو محکم بگیر !...
پرفسورتورنسل... از تن‌تن... غیر از تکان‌های زیاد ، همه چیز طبق برنامه‌پیش‌میره ..
نگهدار تن‌تن ! ترا بخدا نگهدار ! ... ای داد بیداد... سیم بلندگو پاره شده... لابد تن‌تن حرفهای منو نمی‌شنوه ...
دِ ترمز کن بدجنس !... من غلط میکنم یه دفعه دیگه تو این ابوطیاره بشینم!
ای وای !

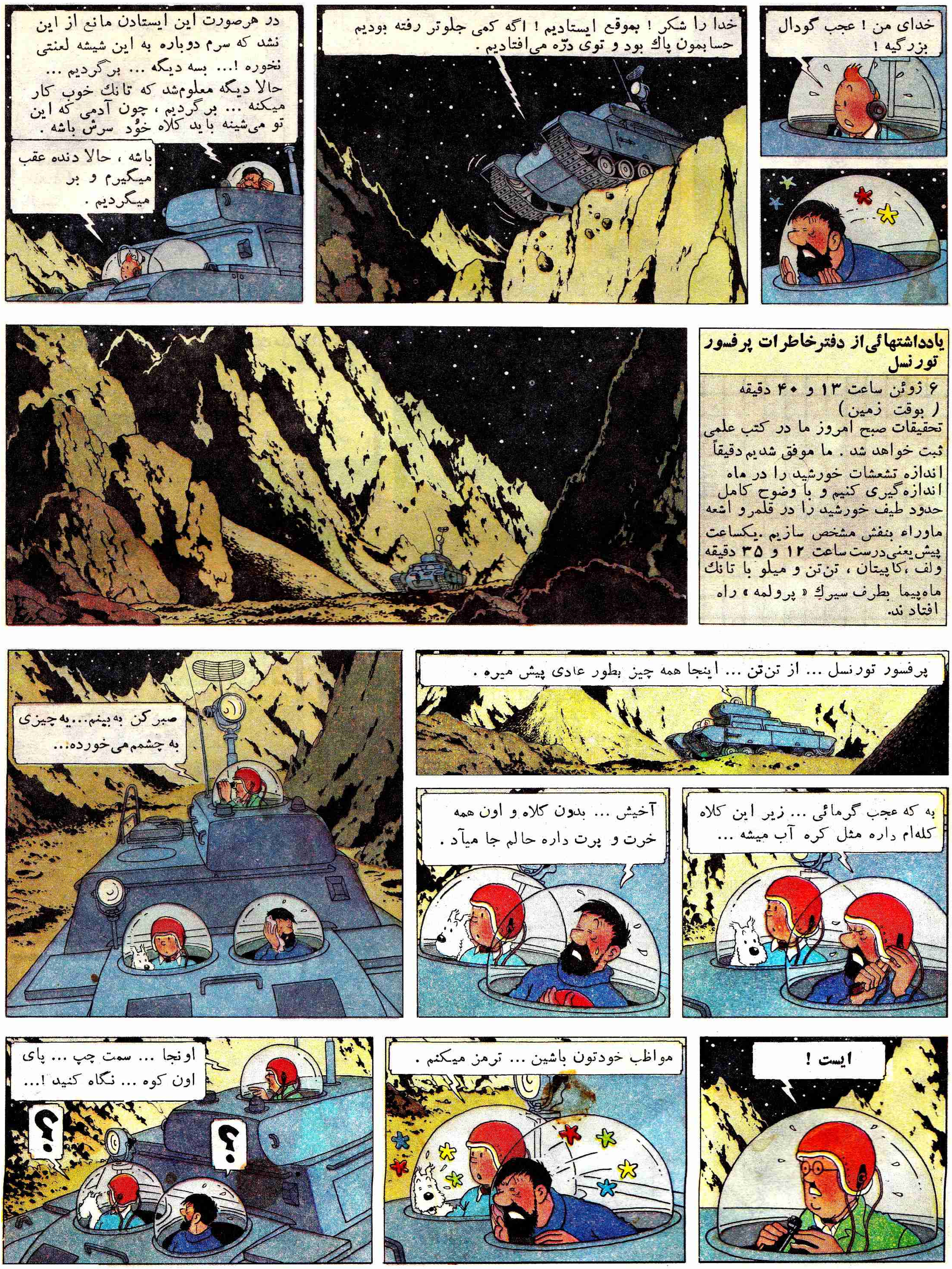
خدای من ! عجب گودال بزرگیه !
خدا را شکر ! بموقع ایستادیم ! اگه کمی جلوتر رفته بودیم حسابمون پاك بود و توی دره می‌افتادیم .
در هرصورت این ایستادن مانع از این نشد که سرم دوباره به این شیشه لعنتی نخوره !... بسه دیگه ... برگردیم ... حالا دیگه معلوم‌شد که تانك خوب کار میکنه ... برگردیم ، چون آدمی که این تو می‌شینه باید کلاه خوُد سرش باشه .
باشه ، حالا دنده عقب میگیرم و بر میگردیم .
یادداشتهائی از دفترخاطرات پرفسور تورنسل
۶ ژوئن ساعت ۱۳ و ۴۰ دقیقه (بوقت زمین)
تحقیقات صبح امروز ما در کتب علمی ثبت خواهد شد . ما موفق شدیم دقیقاً اندازه تشعشات خورشید را در ماه اندازه‌گیری کنیم و با وضوح کامل حدود طیف خورشید را در قلمرو اشعه ماوراء بنفش مشخص سازیم .یکساعت پیش یعنی درست ساعت ۱۲ و ۳۵ دقیقه ولف ،کاپیتان ، تن‌تن و میلو با تانك ماه‌پیما بطرف سیرك « پرولمه » راه افتادند.
پرفسور تورنسل ... از تن‌تن ... اینجا همه چیز بطور عادی پیش میره .
به که عجب گرمائی ... زیر این کلاه کله‌ام داره مثل کره آب میشه ...
آخیش ... بدون کلاه و اون همه خرت و پرت داره حالم جا میاد .
صبر کن به‌بینم...یه چیزی به چشمم می‌خورده...
ایست !
مواظب خودتون باشین ... ترمز میکنم .
اونجا ... سمت چپ ... پای اون کوه ... نگاه کنید !...
؟
؟

اونجا رو می‌بینید ... پشت اون صخره کوچولو ...
درست مثل دهنه غار بزرگی می‌مونه !
من هم درست توهمین فکربودم! باید از نزدیک دید .
موافقم ...من که رفتم به بینم ... شما چطور کاپیتان ؟...
باشه ، با شما میآم .
ولف اشتباه‌نمیکردی ! در واقع دهنه غار بزرگیه .
حالا باید دید تا کجا ادامه داره ؟... بریم جلو من چراغم رو روشن می‌کنم
ای لعنت به هرچه شیطونه ... تو این زندگی همه جور غلطی را کرده بودم‌جز کشف غارهای ماه .
تازه ، انگار تو کلیسای بزرگی هستیم !
اینها« استالاکمیت » و« استالاکتیت » هستند که دراثر رسوب موادی که در آب هست درموقع چکیدن بوجود میآد واین میرسونه که روز و روزگاری در کره ماه آب هم بوده .
میلو !... میلو !... از ما دور نشو ... مثل بچه عاقل همراه ما بیا... دور نشو...
این‌تن‌تن واقعاًداره منوعصبانی میکنه...خیال میکنه من بچه ننه‌ام ... دیگه نمی‌دونه که‌منم واسه خودم سگ بزرگ و عاقلی‌شدم ، مگه نه ؟
عوُ ... عوُ ...
خدای‌من!چه‌پرتگاه‌وحشتناکی! ممکنه میلو افتاده باشه !...

کاپیتان زود باش! اینو محکم بگیر میخوام با چراغ اون جا رو روشن کنم .
نه ! نمیشه پائین رو دید چون سوراخ گودال پیچ داره ... میلو ! ... میلو !...
زود باش کاپیتان ... طناب رو باز کن و به‌بند به یك تخته‌سنگ ...
مگه خیال داری بری اون تو ؟...
البته ، باید کاری کرد تا میلوی بی‌چاره رو نجات داد ... زود باش ، خواهش می‌کنم یك گره محکم به سر طناب بزن.
باشه ، ولی این دیوانگی محضه !...
خوب شد ؟...
مواظب باش تن‌تن ! احتیاط کن اگه راه اکسیژن بسته بشه خدا میدونه چه بلائی بسرت میاد ؟...
می‌دونم ! می‌دونم !
بیا بالا تن‌تن ... پسر خوبی باش ... این کار فایده نداره تازه ... فکر می‌کنی میلوی بیچاره بعداز افتادن از این بلندی زنده مونده ؟...
نه ! میرم پائین بیارمش ممکنه فقط زخمی شده باشه ....
هر چی پائین‌تر میرم گودال گشادتر میشه ... با وجود این پائین میرم به‌بینم‌چی میشه .
آره ، خوبه !
حالا بهتر شد ... چون پاهام را روی یه تخته سنگ گذاشتم !... میلو ! میلو !
وای این طناب خیلی کوتاهه ... به آخر طناب رسیدم دیگه پائین‌تر نمیشه رفت.
دیدی راست می‌گفتم ! کله شق !... حالا برگرد بیا بالا !
خیلی خوب ! دارم میام ... میلو !... میلو !... میلو !...
کاپیتان ...از تن‌تن ... بنظرم چیزی داره تکون میخوره خودمو ول می‌کنم پائین فاصله‌ام تا ته گودال زیاد نیست ...
راستی راستی دیوانه شدی این کار احمقانست !...
خدایا ... به امید تو !...
این جا یه پارچه یخ خالیه!...

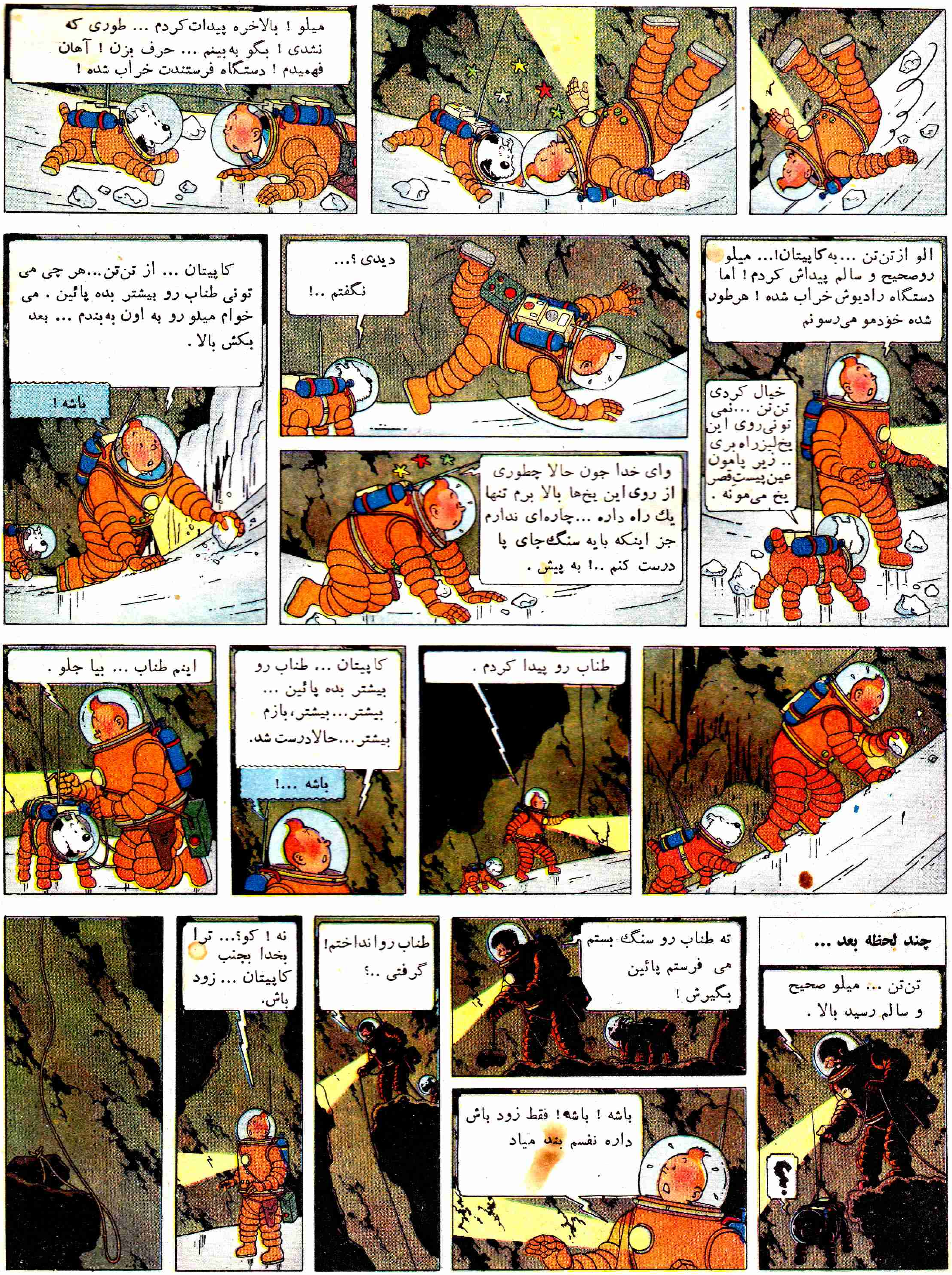
میلو ! بالاخره پیدات کردم ... طوری که نشدی ! بگو به‌بینم ... حرف بزن ! آهان فهمیدم ! دستگاه فرستندت خراب شده !
الو ازتن‌تن ... به‌کاپیتان!... میلو روصحیح و سالم پیداش کردم ! اما دستگاه رادیوش خراب شده ! هرطود شده خودمو می‌رسونم
خیال کردی تن‌تن ...نمی تونی روی این یخ‌لیزراه بری .. زیر پاموِن عین‌پیست‌قصر یخ می‌مونه .
دیدی ؟... نگفتم ..!
وای خدا جون حالا چطوری از روی این یخ‌ها بالا برم تنها یك راه داره ...چاره‌ای ندارم جز اینکه بایه سنگ‌جای پا درست کنم ..! به پیش .
کاپیتان ... از تن‌تن ...هر چی می تونی طناب رو بیشتر بده پائین . می خوام میلو رو به اون به‌بندم ... بعد بکش بالا .
باشه !
طناب رو پیدا کردم .
کاپیتان ... طناب رو بیشتر بده پائین ... بیشتر ... بیشتر، بازم بیشتر ... حالادرست شد.
باشه ...!
اینم طناب ... بیا جلو .
چند لحظه بعد ...
تن‌تن ... میلو صحیح و سالم رسید بالا .
؟!
ته طناب رو سنگ بستم می فرستم پائین بگیرش !
باشه ! باشه! فقط زود باش داره نفسم بند میاد
طناب رواندا‌ختم! گرفتی ..؟
نه ! کو؟... ترا بخدا بجنب کاپیتان ... زود باش.

چرا چرت و پرت میگی؟.. مگه طناب آب رفته ؟...
انکار طناب سنگین نیست ! حتماً سنگك افتاده ... یا شاید یه جائی گیر کرده .
در این وقت ...
الو . الو ولف ! تازه چه خبر ؟
ولف صحبت می کنه ... اون‌ها نیم ساعته که رفتن‌توی گودال هنوز که خبری‌نشده! نکنه طوری‌شون شده نه ! نه ! دارن میآن .
خدای من ! تن‌تن مثل‌یه مست کتك خورده راه میره... کاپیتان زیر بغلش داگرفته !... کاپیتان تن‌تن طوریش شده ؟..
نه بابا ... فقط یه ذره بیحاله
زنده‌باد ! نجات پیدا کردند !
اینجا تانك ..کاپیتان وتن‌تن واردتانك شدن . کاپیتان هدایت فرمان روبعهده گرفته چون تن‌تن از حال رفته.. داریم برمی گردیم به موشك.
چند ساعت گذشت ......
از موشك ماه‌پیما به کنترل ... تورنسل صحبت می کنه..تانك مراجعت‌کرد ولی بلافاصله‌حرکت می کنه و این دفعه سرنشینان آن کاپیتان و آقایان دوپونت و دوپونط و خودم خواهیم بودمقصد ؛ غارهائی که تن‌تن کشف کرده. مأموریت ۴۸ ساعت طول خواهد کشید چون میخوام بطور اصولی و علمی تحقیق کنم چون حتماً در اون جا معادن اورانیوم و رادیوم وجود داره
ها ! ها ! بنظرم این دفعه مأموریت موشك بمرحلهٔ خیلی حساسی رسیده باشه به ! به!چه بزن بزنی راه میفته
چند دقیقه بعد ...
موشك ... از تانك ... داریم حرکت می کنیم بامید دیدار مجدد
اینجا موشك ماه‌پیما ... تن‌تن صحبت میکنه موفق باشین سعی کنین مارو زیاد تنها نزارین
تورنسل حرف میزنه ... خیالتون راحت باشه تا چهل و هفت ساعت دیگه‌همدیگرو می بینیم .
لعنت خدا برشیطون...نمی‌دونم چرا دلم شور می‌زنه . بیا برگردیم به موشك !

خدا حافظ ... بامید دیدار منم خودمو با تعمیر لباسهای ماه پیمائی مشغول می کنم .
خدا حافظ تن‌تن ... خدا حافظ ولف ...
گرسنه‌ام شده ... برم به‌بینم چی میتونم پیدا کنم بخورم .
به ! به ! عالیه منم گرسنه‌ام شده .
پس صبرکن برم بیارم .
نه ! نه ! تو زحمت نکش من میرم .
واقعاً عجیبه ! ولف چقدر عوض شده ... تومرکز تحقیقات اسپروژ سرحال و آدم شوخی بود حالا کاملاً عوض شده ...چه چیزی ممکنه باعث شده ولف اینطوری عوض بشه؟..من یکی هیچوقت ازاون خوشم نیومده اصلاً
نمی‌دونم چرا دلم شورمیزنه
و چند لحظه بعد ...
اینهم غذائی که احتیاج داریم.
کاش کنسرو استخون بود ... به ! به !
ای وای ...
چیه ؟... چی‌شده ..؟
هیچی ! چیزی نشده ! یادم رفت شیشه شیرخشک رو بیارم ...مهم نیست دوباره میرم.
نه ! نه ایندفعه نوبت منه که پائین برم ،
باشه ! باشه ! خیلی متشکرم تو واقعاً مهربونی .
مواظب باش ... صندوقها درست جلوی پاته .
باشه مواظبم ...
خدای من ! اون داره میره توی انباری ... دیگه دیر شده برش گردونم !... حالا به انباری میرسه...

ها ! ها ! نیم‌وجبی موذی..حتماً فکرش روهم نمی کردی که سرهنگ جورگن روزی اینطوری ازت انتقام بگیره اون هم روی کره ماه!
ولف ... آهای ولف ! کا ر تموم شد بیاپائین !
دارم میام ...
خدای من ! امیدوارم محکم نزده باشی...
نه ، نه ، مطمئن باش فقط بیهوشش کردم ، حالا پیش بطرف زمین ...
چی؟...منظورتون چیه؟... یعنی منتظر بقیه نباشیم ؟...
معلومه‌که نه ... انتظارِ بی‌انتظار ! حالا بگو ببینم چقدر طول میکشه تا موشك بتونه حرکت کنه ؟
نه ، نه ، غیر ممکنه... اگه اون‌هارو روی‌ماه ول کنیم و بریم درست مثل اینه که جواز دفن‌شون رو صادر کرده باشیم .
چرت و پرت نگو ! حرف زیاد هم نزن ! ولف کوچولو... احساساتی‌هم نشوما حرکت‌می‌کنیم... همین که گفتم، جروبحث نکن .
امکان نداره ...! محاله ! من شریك جرم تو نمیشم
خوب گوش کن ولف کوچولوی من !...
حالا فرض کن منتظر بقیه هم شدیم ؟...
اسیرشون هم کردیم،تکلیف اکسیژن چی میشه، ها؟ جواب‌بده پس‌چرا ماتت‌برده؟...
ذخیره اکسیژن فقط برای چهار نفره ،ما هفت نفریم...بعد چی؟ خوب معلومه ،همه‌ماقبل از رسیدن به زمین از بین میریم ،فهمیدی؟...خوب، حالا که سرعقل آمدی‌بیا بریم‌بالاوبرای حرکت حاضربشیم .
مثل اینکه تن‌تن داره میاد بالا...
هاف هاف ! هاف !_ هاف !
?
!
تن‌تن...ازتانك... چه‌خبره؟...چی‌شده؟... این سروصداها چیه ....؟
موشك... از تانك... صدای منو میشنوید؟... پس چی شده تن‌تن...جواب‌بده...بگوشم...
ولف صحبت می‌کنه ... طوری نشده ...تن‌تن رفته انباری‌پائین میلوی شیطون هم میخواست بره ولی حالا عاقل شده .
آره ... عاقل‌تر از همیشه .

این چه کاریه ؟.. چرا اینطوری می کنی ؟... حیوون زبون بسته کاری بتو نداره ...
احتیاط در هر کاری خوبه ! کی میدونه شاید این سگ لعنتی هم برای ما دردسر درست کنه !
خوب ! اینهم که درست شد ! حالا باید یه غذای خوب وگرم برای من درست کنی! هشت روز تمومه که فقط ساندویچهای خشك خوردم دیگه خسته شدم ! زود باش عجله کن .
بعد هم‌بطرف زمین حرکت می کنیم ! ها ! ها ! ها ! دلم میخواست اون جا بودم و قیافه اون‌هارو وقتی‌می بینن موشك ناپدید شده تماشا کنم .
آهای ولف ! بالاخره این غذا حاضر نشد؟ دارم از گرسنگی میمیرم ...
همین الان !.. یه دقیقه صبر کن
موشك!... از تانك...
؟
موشك ... از تانك ... باطری موتور خالی شده حتماً اتصالی داره ... کابینتان داره...باطری‌های کمکی رو وصل‌می کنه ... با این وضع فقط میتونیم خود مونو تا موشك برسونیم ...
ای داد ! همین حالا سرو کله‌شون پیدامیشه ... باید حرکت کرد .. ولف قابلمه رو ولش کن !... باید فوراً حرکت کرد .
فوراً ؟... این غیر ممکنه !... نیمساعت طول میکشه تا موتور موشك گرم بشه ...
احمق حقش بود زودترفکرشو می‌کردی ! زود باش دیگه منتظر چی هستی ؟...
در این وقت ...
خدایا من کجام ؟... آخ ... ! سرم ! این چیه ...؟ چرا دست و پامو بستن چه خبر شده ؟...
موضوع چیه ؟... این دیگه‌صدای چیه ... خدای من ! موتورهای موشك رو روشن کردن ... خیلی عجیبه ، مگه میخوان حرکت کنن ؟...
پس بقیه کجا هستن ؟... شاید مثل من‌زندانی شدن ... آها حالا یادم اومد ... با تانك رفتن ... نکنه میخوان اونهارو روی ماه ولشون کنن ... ولف ، ولف ، بدادم برس ... کمکم کن ...
موشك ... از تانك ... ما با سرعت کم بطرف موشك در حرکت هستیم ... حالا موشك را می‌بینم ... الو ... الو ...

چی شد ؟... راه می‌افتیم یا نه ؟...
یك ربع دیگه طول میکشه .
از تانك ... به موشك ! از تانك ... به‌موشك !... صدای منو می‌شنوید ؟...
واقعاً عجیبه ! نردبون‌های موشك رو بردن تو ... در هم که بسته شده ؟ بعیده ولف از این کارهای احمقانه بکنه ؟...
هی ولف ... تموم نشد ؟
هنوز نه !...
تقریباً ده دقیقه دیگه طول میکشه ... اگه این دگمه رو فشار بدم موشك راه نمی‌افته ... باید اول این چراغ قرمز وسط روشن بشه ...
الو! الو! ازتانك به‌موشك... داریم نزدیك میشیم... نردبون‌ها رو آماده کنین ...
مطمئنم‌توی این‌موشك لعنتی داره اتفاقات عجیب و غریبی صورت میگیره !
درست شد ؟... آره ، یا نه ؟ ...
فقط سه دقیقه دیگه مونده ...!
موشك ... از تانك ... ولف لعنتی، بالاخره جواب میدی یا نه ؟...
موشك ... از تانك ... صدای منو می‌شنوی . ولف ؟... جواب بده بگوشم ...
حاضر باش ... میخوام دگمه رو فشار بدم ...
?
!

نگاه کنید موشك داره حرکت می کنه !
نه ! دوباره نشست موتور هم از کار افتاد !
خدای من ! موشك بد جوری روی خاك نشسته الان بر می گرده !...
ولی نه ! خدا را شکر! راست‌ومستقیم ایستاد!... این کدوم احمقی بود؟...
ولف لعنتی ، پس چرا اینطوری شد ؟... دوباره ایستادیم سر جای اول خودمون ...
آه ... خودم هم نمی‌دونم... گیج شدم... موشك خیلی خوب بلند شد، بعددوباره نشست... سردرنمیارم ...
کدوم احمق بی‌شعوری دست باین دیوانگی زد ؟... ولم کنید همین حالا حق این لعنتی رو کف دستش میذارم !
راستی ولف ، فکری به کلّم زد ... اگه واقعاً وجدان «بشردوستی !» تو باعث شده‌که خرابکاری کرده باشی ، کارت تمومه... واست خیلی گرون تموم میشه !
من ؟...من و خرابکاری همچین چیزی محاله ... صبر کن به‌بینم ... چکار میکنی ؟...
خوب گوشاتو واکن ولف...تا ده می‌شمرم ... اگه حرکت نکردیم یه گوله تو مغزت خالی می‌کنم .
الو ! الو تن‌تن ...؟ ولف ؟... بالاخره جواب میدین یا نه ؟... دِ ... این در لعنتی‌رو واکنین به بینم .
چهار ... پنج ... شش ...
صبر کن ... ترا بخدا صبر کن !...
هفت .. هشت ... نه ...

...ده ... موشك حركت نكرد... خودت اینو خواستی ... اینم گلوله ...
آ .... آخ ...
توئی ، بدجنس !
بله خودمم!.. دلخورین ؟ خیلی باید ببخشین! انگار باید اول در میزدم ... لطفاً هر دوی شما از جاتون پاشین دستاتون روهم بالا ببرین ...
سرهنگ جورگن ... شنیدی که میگن کوه به کوه نمیرسه آدم به آدم میرسه ؟... از اون موقع که علیه رئیس خودت در سیلداوی توطئه چینی می کردی زیاد فرقی نکردی !...
راستی .. تا یادم نرفته... ولف در مورد حرکت موشك اشتباهی نکرده بود... شیرین کاری من بود... دستگاه حرکت رو خودم از کار انداختمش، فهمیدی سرهنگ عزیز؟...
تن تن ! کجائی ...!
اینجام کاپیتان ! زود بیا بالا !
لعنت خدا برشیطون ! این دیگه کیه ؟...نکنه از اهالی کرهٔ ماهه ؟...
نه ! توی انباری قایم شده بود ..! با کمك و همکاری جناب آقای ولف ... حالا باید تا آمدن بقیه هر دو تا شونو خوب با طناب به‌بندیم !..
اهان ! اینم دوستان عزیزمون ! آقای تورنسل لطفاً جلوتر بیاین ... این آقای محترم! خیلی دلش میخواد با شما آشنا بشه ...!
آقا شما کی هستین ، اینجا چیکار میکنین ...؟
پس برای اینکه این دوست نامردت بتونه بیاد ... مارو از یه پیك‌نیك حسابی !...محروم کردی ، ها؟... ولف بدذات .
قبلا به اطلاع شما برسونم که بیخودی وقت تلف نکنین از من سئوالی نکنین چون بی‌جواب میمونه ... ولف بی‌مصرف بهتر میتونه براتون تعریف کنه ...
ولف ... زودتر توضیح بده به بینم ... چه خبر شده من اصلا سر در نمیارم ... حتماً اشتباهی شده مگه نه ؟... زودباش ولف، حرف بزن ! توضیح بده ...!
مرا ببخشین ... من آدم بی‌شعور و بیچاره‌ای هستم ...
؟
تن‌تن ... تن‌تن عجله کن ... زود بیاپائین !

زود باش! بنظرم پای میلو شکسته ...!
چی؟... اومدم!... همین حالا، رسیدم...
می‌ترسم فکرتون درست باشه! دیدم بی‌حال افتاده بود ... ولی لازم بود اول به کارهای واجب‌تری برسم الان می‌برمش بالا
چی‌شده؟...
بیچاره میلو پاش شکسته ...
شتیمین؟ وحشی‌های جنگلی؟... قصابهای بی‌رحم ... جلادها ...
حالا از کجا میدونین که پاش شکسته؟ بگذارین من درست به‌بینم ...
میلو کوچولو! موش موشی ... کاپیتان‌هادوك خوب معاینت میکنه ... این پاتوبده ... دردت میاد؟... نه؟...
!!؟؟
واق ... واق ... واق ...
من ... من در معالجه حیون‌ها استادم ولی از خودم میپرسم بهتر نبود؟...
چند دقیقه بعد ...
میلوی کوچولو و عزیزم ... چند روز استراحت کن حالت خوب خوب میشه.
آقایون، حالا برگردیم سراصل موضوع ... آقای ولف، ما منتظر توضیحات‌شما هستیم ...
باشه ... حالا همهٔ قضیه رو میگم ...
سه سال پیش در آمریکا توی کارخونه اتمی (وایت ساندز) کار می‌کردم اگه عشق به قمار نبود هیچوقت اتفاقی نمی‌افتاد ... و زیر بار قرض نمی‌رفتم ... تا یکروز در نیویورك به مردی برخوردم اون بمن گفت وضع منو میدونه. و حاضره همه بدهی‌های منو بده ... و در عوض من اطلاعات محرمانه‌رو در اختیارش بذارم ...
... منظورم تجربیات اتمیست، که تخصص‌من بود ... اما کم‌کم ازم خواست تا همه اسرار واقعی رو بهش بدم اول گفتم نه ... ولی‌طلبکارها بمن فشار می‌آوردن. چاره‌ای نداشتم بجز اینکه تسلیم بشم ... بالاخره تغییر عقیده دادم و به اروپا فرار کردم میخواستم مثل یك آدم شرافتمند زندگی کنم ... و به سیلداوی‌آمدم و فهمیدم که اون جا یك کارخونه اتمی می‌سازن و من در اون جا استخدام شدم ...
وقتی شما به اسپروژ اومدین خیلی خوشحال شدم وهمه‌گذشته رو فراموش کردم. بدبختانه یك روز نامه‌ای بدستم رسید. اون‌ها منو پیدا کرده بودن و بمن دستور دادن همه اطلاعات مربوط به موشك آزمایشی رو که داشتن آماده‌می‌کردن به اون‌ها بدم،و گرنه منو لو میدن که قبلا چکار می‌کردم. باور کنین دلم نمی‌خواست چنین کاری بکنم ولی ...
پس شما همه نقشه‌ها و محاسبات مربوط به هدایت رادیوئی رو به اون‌ها دادین؟
بله! بدبختانه همینطوره!...
پس اون روز توی راهرو تو بودی که‌زدی تو سرمن وکله‌ام رو شکستی!...
حالا نشونت میدم با کی طرفی!...
کاپیتان یه دقیقه صبر کن ما هم باید سئوالی بکنیم ...!
بله! یه سئوال جالب و حیاتی ...

پس اون اسکلت چی ؟ هان؟ لابد اون هم کارخودت بوده، مگه نه ؟...
آره راست میگه... اون هم خودت بودی!
بی‌شعورهای احمق این یه بازرسی جدیه.. شماهارو چه به این حرفا ؟ چرا خودتون رو مثل نخود هر آش قاطی می کنین
خوب ولف ! بقیه‌شو بگو ...
بله ! خوشبختانه تن‌تن باعث شد که دشمنان شما نتونن موشك آزمایشی رو بدست بیارن.چون شما اونو موقع‌پرواز منفجرکردین ... ولی اون‌ها خیال کردن که من بهشون خیانت کردم و منوبه مرگ تهدید کردن.بعد وقتی فهمیدن که این موشك آماده میشه ... به من دستورات تازه‌ای دادن ... یکی از صندوق ها که قرار بود از « اینا » بیاد تقلبی بود چون توی اون برای خبرنگاری که بنا بود با من بیاد، جا سازی شده بود ومن‌می‌بایست که دراین کار به اونها کمك می کردم ...
و تو لعنتی که قیافت عین سّکه تقلبی می‌مونه این‌چرت‌وپرت‌هارو باور کردی ...برو این حرفا رو به یه نفراحمق‌تر از خودت بزن !
آخه ... به من گفته بودن که وقتی موشك روی ماه نشست ،اون خبرنگاره‌خودشو نشون میده...
برای همین هم وقتی رسیدیم .. و شما پیاده شدین رفتم تا پیداش‌کنم ... ودیدم که اون‌سرهنگ‌جورگنه. اون مأموریت واقعی خودشو برام گفت : و شرح داد که میخواد موشك رو بدزده وببره به مملکتی که براشون کار میکنه
ولف ! هنوز دو تا موضوع روشن نشده یکی نردبون‌که برده شد تو...ویکی هم جعبه‌هائی که روی سر ما ریخت ... اون‌ها هم کار تو بود ...؟
به به ! چشم بنده روشن..پس‌حتماً وقتی پشت سر من بودی و وانمود میکردی سرت گیج میره ، لابد میخواستی منو هُل بدی ، مگه نه ...
منو بگو که چه اطمینان و ایمان کاملی‌بهت داشتم ...اوه ..ولف !
خوب ! بعدش چی شد ؟...
آره هر چی تو دلت هست بگو ...!
امروز وقتی تن‌تن توی موشك تنها بود و شما هم برای چهل و هشت ساعت رفته بودین بیرون سرهنگ جورگن تصمیم گرفت دست بکار بشه ... تا بالاخره تن‌تن رفت توی انباری ...
یعنی اول خودت رفتی و جورگن بد جنس رو آزاد کردی و بهش خبر دادی... بعداً کلك زدی که من برم پائین .
درسته ، من این‌جا موندم تا اینکه سرهنگ تن‌تن رو بی هوش کرد ... بعد گفت‌که میخواد شماهارو جا بذاره ... قسم می‌خورم که سعی کردم منصرفش کنم .
من حرفای شمارو باور می کنم . در حقیقت بقیه ماجرا از این قراره ... من وقتی به هوش اومدم با دست و پای‌بسته ،تهِ انباری بودم . از صدای موتور موشك فهمیدم که جریان چیه ... خوشبختانه این آقایون چیزی‌از پیش آهنگی نمی‌دونند ...
منظورم اینه که نمی‌تونن گره حسابی به‌طناب بزنن ! بهمین دلیل خیلی راحت گره‌رو از دستم باز کردم . درست بموقع بود ! موتورهارو روشن کرده بودن و درست موقعی که موشك داشت‌بلند میشدکابل‌هارو پاره کردم و در نتیجه موتور از کار افتاد و موشك دوباره‌برگشت سر جای اولش ...
آفرین تن‌تن ... تو همه مارو نجات دادی .
نجات پیدا کردیم ! ولی افسوس که میترسم خوشحالی‌مون موقتی باشه .

البته ! تن‌تن با بریدن سیم‌ها به داد ما رسید ... ولی موقتاً چون ممکنه موشك با نشستن دو باره اشکالاتی پیدا کرده باشه و این خرابی‌ها به این زودی درست شدنی نباشه. مسئله مهم دیگه... اکسیژن به اندازه کافی نداریم. حالا بذارید تن‌تن بقیه حرفاشو بزنه .
خوب کجا بودم؟ آهان؛ وقتی موشك دوباره نشست، اومدم طبقه بالا و نردبون‌رو فرستادم بیرون تا شماها بتوونین وارد بشین... بعد هفت‌تیررو برداشتم و رفتم سراغ آقایون وقتی رسیدم ولف و جورگن داشتن دعوا می کردن...
جورگن ، ولف رو متهم به خیانت کرده بود و میخواست اونو بکشه که من آجارو پرت کردم و هفت‌تیر از دستش افتاد . به موقع رسیدم این طور نیست آقای جورگن ... یا بهتره بگم سرهنگ جورگن ...
چی ؟... تو این خائن رو میشناسی ؟
متأسفانه بله ! ما هم دیگه‌رو در سیلداوی دیدیم ایشون اون موقع در جریان «اتوکار» با نام بوریس برای «موسکار چهارم» خدمت می کرد البته بهتره بگم خیانت‌میکرد... البته اون وقت دراولین‌قسمت مبارزه من برنده‌شدم‌واگه دیرجنبیده‌بودم‌قسمت دوم‌بردبااو بود...
درهرصورت‌حالا میندازمش توی انباری تا حالشون جا بیاد .
چی ؛ مگه نمیدونی اکسیژن کم داریم حالا باید وجود این دو بد جنس رو هم تحمل کنیم... اونا میخواستن مارو جابذارن و برن ... پس ما هم باید همین کارو بکنیم .
نه کاپیتان ! این دور از انسانیته ... ما باید از اونها نجیب‌تر ودست و دل بازتر باشیم . شما که استاد فن هستید اونهارو ببرین پائین و محکم ببندید .
هرطور دلتون میخواد آقای تن‌تن، اما ازهمین‌حالا بهت‌بگم که پشیمون میشی‌خوب فکر کن... این کار ممکنه به ضررمون تموم بشه .
بهر حال بره‌های نازنازی من حالا نوبتی هم باشه ،نوبت خودمه ... با این نخ سیمی ، براتون یه پولور ماما نی‌می‌بافم تا سرما نخورین ... پولور حسابی ... دست باف... با ضمانت‌کتبی، فهمیدی‌احمق‌جون ؟...
هرکاری دلتون میخواد بکنین . ولی شما رو بخدا اینهمه آب دهن بصورت من نپاشین ...
!
چی گفتی ؟... آب دهن !... لعنتی جنس خراب ، چطور جرئت میکنی ... یك‌عمر با آبرو و حیثیت زندگی‌کردم ، و این دزد بی‌سر و پا داره بمن توهین میکنه !...
آروم باشین‌کاپیتان ...آروم‌باشین
آروم باشم ؟!.. مگه نشنیدی چطوری‌توهینم کرد ... مگس‌خور لعنتی ، چطورجرئت میکنه بگه آب دهن بصورتش می‌پاشم !. . تازه بمن میگی آروم‌بگیرم ؟.. مگه میشه آقا ؟...
آب دهن ؟... عجب روئی داره ، مگه نه ؟!
بدو دوپونط...چتر تورنسل‌کجاست ؟..
رفتم بیآرمش !
!؟

بسه دیگه کاپیتان تموم کن !... حالا ببرشون توی انباری و حبسشون کن !...
آره راست میگه... منهم میرم جریان رو به زمین اطلاع بدم .
الو - از موشك ... به زمین . حوادث خیلی عجیب و مهمی اتفاق افتاده ... يك خائن که به نفع قدرت ناشناسی کارمی‌کنه مخفیانه سوار موشك شده ...
ولف شريك او بوده ... امروز دست بکار شدن می‌خواستند موشك رو بدزدن. خوشبختانه توونستیم عمل اونها رو خنثی کنیم ...
در همین موقع ...
حالا درست شد !... اگه شماها توونستین خودتون رو آزاد کنین شرط می‌بندم که تا عمر دارم جز آب ، به هیچ مشروب دیگه‌ای لب نزنم .
و چند دقیقه بعد ...
کارم تموم شد... خیکی‌های بدجنس رو زندونی کردم
... و اما آقایون... حالا بمن توجه کنید...
...خیلی سطحی اشکالات رو بررسی کردم و باین نتیجه رسیدم که برای تعمیر موشك اقلا چهار روز وقت لازم داریم ، بشرطی که شب و روز کار کنیم .
گذشته ازاین باید زمان برگشتن به زمین رو هم حساب کنیم ... ولی ما برای چهار روز بیشتر اکسیژن نداریم ... در نتیجه بعید نیست که با همهٔ زحمت و بکارانداختن موشك، فقط جسدهامون به زمین برسه !
ممکنه ! ولی فعلا که زنده‌ایم ! حالا فوراً و با تمام نیرو باید دست بکار شد... باید بهر قیمتی شده کار هارو سریع تر انجام بدیم .
الو - از موشك ماه‌پیما ... داریم تعمیر موشك رو شروع می‌کنیم براموون موسیقی پخش کنین چون برای تقویت روحیه‌مون لازمه .
از زمین ، به موشك ... پیام شما رسید ... همین حالا ایستگاه رادیوی « کلو » رابراتون میگیرم ... موفق باشید ...
زود باشید ، بچه ننه‌ها ! بلندشین کار کنین یالله ... نفوس بدهم نزنین ... الان براموون موزیك پخش می‌کنن... بله موزیك... یه ریزه از اون قلب کوچیکتون رو به شکم گنده‌تون بدین تاجون بگیره حرکت کنه...
اینجا رادیو « کلو » در ادامه برنامه امروز از کستره تانی اسکالا » برای شما آهنگ « قبل از مردن » اثر « بولانتره » را اجراء میکند
روزها پشت سرهم سپری میشوند ... و آرام ، آرام شبِ حزن انگیز کرهٔ ماه شروع میشود .

سه روز دیگر گذشت ...
الو ، الو ، اینجا موشك ماه‌پیما ... کار خوب پیش میره ... اگه اتفاق غیر منتظره‌ای پیش نیاد تا ظهر همه‌کارها تموم میشه ...ولی مجبوریم تانك رو همین جا ولش کنیم ...همینطور وسایل تحقیقات علمی، چون جدا کردن قطعات اونها وقت زیادی میخواد وما نه وقت زیادی داریم و نه اکسیژن کافی ...
... فقط وسائلی رو همراهمون میاریم که اطلاعات‌علمی روی اونها ضبط شده: مثل دوربین‌ها وسیلندر های اکسیژن تانك، که آخرین امید ماست ... تن‌تن و کاپیتان رفتن بیارن ... بگوش باشید ، تا با اونها تماس بگیریم .
شنیدیم ، بگوش هستیم .
از تورنسل ... به تن‌تن . تازه چه خبر؟...
کارها خوب پیش میره ... اما خورشید گم شده ... روی آسمون فقط چند نقطه روشن برق میز نه
با وجود این میتوونیم ببینم چون یه ذره از نور خورشید ... یعنی نور زمین معلومه .
در زیر نور زمین لا ...لا ...لا ...بام ... بام ...بام ...لا ...لا ...
پیامی برای‌آنهائی که شاید روزی به کره ماه بیایند، توی تانك جاگذاشتیم تا اگه از بین رفتیم، این پیام بهشون بفهمونه که ما شاهد چه ماجراهای جالبی بودیم... ما اولین انسانهائی هستیم که پا روی ماه گذاشتیم ... حالا کاپیتانو من‌داریم برمی‌گردیم به موشك.
چند دقیقه بعد ...
همه چیز روبراهه پرفسور؟...
بله ، تعمیرات‌رو تموم کردیم ... از زمین نتیجه آخرین محاسبات ـ بمن رسید... حرکت ساعت شانزده و ۲۵ دقیقه . و ما تا موقع پرواز ۲ ساعت وقت داریم .
پیشنهاد می کنم بی‌حرکت درازبکشیم تا در مصرف اکسیژن صرفه‌جوئی‌بشه. کاپیتان شما هم برین توی انباری و زندانی‌هارو دمر بخوابونین طوری که موقع پرواز صدمه‌ای نخورن ...
چشم اگه پرفسور میل دارن حاضرم حتی آقایون روهم به اطاق خوابشون ببرم ؟!...
اونهارو تو موشك نگه داشتین حالاما بلید ازشون پذیرائی هم بکنیم ...تازه میشه قوزبالاقوز ... باشه میرم ولی...
ساکت ، هنوز حرفم تموم نشده ... هیس... یه نفر داره میاد ...
دو ساعت بعد ...
الو ، الو ، از زمین به موشك ماه‌پیما ... آماده باشید .
فقط سی ثانیه دیگه ... بیست ثانیه ... ده ثانیه ... شمارش معکوس شروع شد... نه ... هشت ... هفت ...
شش... پنج... چهار ... سه ... دو ...
یك ... صفر ...
خدایا به امید تو دگمه‌رو فشار میدم ... خدا کنه دستگاه‌ها خوب کار کنن ، اگه نه مرگ در انتظار همه‌مونه !

عالی بود ! عالی بود ! موشك داره راه میفته !!
خوش‌مزه اینجاست که با وجود اینکه بیهوش میشیم باز تو خطریم.
وبدین‌ترتیب روی‌کرهٔ سیاه و بی‌جان ماه، برای اولین‌بار رد پای بشر باقی ماند .
بالاخره راه افتادن. تنها مسئله‌ای که ناراحتم میکنه، اینه که اکسیژن کم دارن. بهرحال همه چیز برای فرود آمدن موشك آماده شده
پیست فرود ؟!... من باکستر!... اگر برنامه همینطور پیش بره، موشك چهار ساعت دیگه میرسه... باید همه چیز برای فرود آمدن حاضر باشه... آتش نشانی، آمبولانس، ارّه برقی‌روهم آماده‌کنین شاید اونها آنقدر بی‌حال باشن‌که نتونن درِ موشك رو بازکنن.
آقای باکستر! مثل اینکه نقص‌فنی پیش اومده... نگاه کنید، موشك تغییرجهت داده...این جهتی نیست که باید طی کنه... هرچی فکر میکنم عقلم به جائی نمیرسه ...
خدای بزرگ! حق با شماست! شاید دستگاه‌های‌خودکارهدایت، یا فرمان‌خودکار موقع سقوط خراب شده باشه . یا شاید دستگاه جهت یاب از کار افتاده باید هر چه زودتر جهت‌رو تنظیم کنند !... پیام بفرست « والتر »!
الو، الو، از زمین به موشك ماه پیما ! موشك ماه پیما، جواب بدید ، بگوشم... موشك ، از کنترل... موشك از کنترل ...
نخیر ! جواب نمیدن! دارن هر لحظه‌بیشتراز مسیراصلی خارج میشن... مرگ‌حتمی درانتظار شونه ...
موشك، از کنترل... موشك، از کنترل...

از کنترل ، به موشك ماه پیما ... می‌شنوید ، جواب بدید بگوشم ... موشك ماه پیما ... از کنترل ...
صدای مارو می‌شنوید ؟...
موشك ...از کنترل ... موشك ... از کنترل ...
بیچاره‌ها ! باز دارن اکسیژن رو بیخودی مصرف می‌کنن ... باندازه کافی اکسیژن ندارند و تازه از مسیر اصلی خودشون هم منحرف شدن ... نباید وقت تلف کنند ...
ساکت! ... مثل اینکه دارن جواب میدن !
کنترل ... از موشك ... تن‌تن صحبت میکنه ... همین حالا بهوش آمدم ...
موشك ، از کنترل ... شنیدم ... فوراً مسیر خودتون رو کنترل کنید ... از مسیر اصلی کاملا منحرف شده‌اید !
شنیدم ...
عجله کن ! پرفسور ! خودتون رو به دستگاه هدایت برسونید از مسیر اصلی منحرف شدیم !
آهای پرفسور فلفلی ... کجا با این همه عجله ؟...
صبر کن بیام... چی شده ؟. . چه خبره ؟... اتفاقی افتاده ؟...
خدای بزرگ ! بدبیاری عجیبیه ...داریم بطرف سیارهٔ « مشتری » جلو میریم !
حتماً یکی از دستگاه‌های هدایت از کار افتاده ! خدا کنه که ... آها! درست شد !
کنترل اسپروژ ... از موشك ... یکی از دستگاه‌های هدایت‌گیر کرده بود ... درست شد ... و حالا خوشبختانه در مسیر تعیین شده پیش میرویم .
موشك ... از کنترل ... شنیدم .. درمسیر تعیین شده هستید ...
اوف ... حالا میتونیم پائین بریم ... جداً گرمم شد ...
بیا پرفسور، یه ریزه از این بزن ،گرمتر میشی... مخصوصاً حالا که ولف بدجنس نمی‌تونه عیش مارو به هم بزنه ... بیا، به همه‌مون میرسه ...
راستی ، پس این دو تا دوپونا کجا هستند ؟...
!
?
!
اتفاقاً خودبنده خدمتتون رسیدم تا باطلاعاتون برسونم !...

... دست‌ها بالا، زود ... عالی شد ... راستی گاهی چه زود اوضاع عوض میشه ، اینطور نیست آقایون ؟... جداً تبریك عرض می کنم ... محافظین سیبیلوی شما خیلی خوب همکاری می کنند ...
... اومده بودن به ببین دست‌های ما خوب بسته شده یا نه ... بعد بفکرشون رسید که دست بند مطمئن‌تره ... البته حالا این اطمینان را دارند چون دیگه دست‌بند هاشون وا نمیشه !
خوب، دیگه هرچی چونه زدم بسه ... همون طوری که آقایون اطلاع دارند ، کم بودِ اکسیژن داریم . در ضمن بین ما چند نفری زیادی هستند ... البته شما منو نکشتید ولی متأسفانه من این کار رو می کنم ...
ولی ،... ولی تو قسم خوردی که به هیچ کسی صدمه نرسونی ...
و تو چقدر ساده بودی که باور کردی ! برو کنار به‌بینم ... میخوام کارشون رو یکسره کنم ...
نه ، غیر ممکنه ... تو این کار را نمی کنی، جورگن بدجنس... هیچ‌وقت ...
چته ؟... دیونه شدی ؟... برو کنار به بینم ...
ول میکنی یا نه ؟... دست منو ول کن حیوون !
ولش نکن ولف، محکم بگیرش !
بنگ!
موشك ... از کنترل ... چی شده ....
صدائی مثل شلیك گلوله شنیدم ... اتفاقی افتاده ؟...
کنترل ، از موشك ... تورنسل صحبت میکنه ... اوضاع وحشتنا که ... جورگن دستاشو بازکرده بود ... میخواست مارو بکُشه ولی ولف مداخله کرد ... دعواشون شد ... جورگن هفت تیر داشت و تیر درست تو قلبش خورد
تقصیر من نبود ... خودش تیر خالی کرد ...
میدونم ولف ... خودتون رو مقصر ندونید ... بفرمائید این هم عینك شما ... شما مثل سابق با ما همکاری می کنید و قابل اطمینان همگی ما خواهید بود ...
چی ؟؟؟ این دزد دریائی !...یعنی میخوام بگم دزد فضائی ... اینو آزادش می‌کنین...دراولین فرصت مثل مار از پشت سر همهٔ مارو نیش میزنه ... باید لعنتی رو زندونیش کرد !...
د هه ... حال من چرا بهم میخوره ؟ ...چرا این رقمی شدم ؟...

فهمیدم ، این از کمبود اکسیژنه ... مخصوصاً شما که دارین ماشالله زیاد هم انرژی مصرف می‌کنید ...
حق با پرفسوره ، کاپیتان کمی آروم بگیرید !
باشه ،هرطور دلتون میخواد. ولی هر اتفاقی بیفته مسئولیتش پای خودتونه چون این ولف لعنتی‌عین عقرب می‌مونه...
مطمئن باش کاپیتان ، طوری نمیشه . من ضمانت ولف را می کنم و حالا بهتره همه‌مون روی‌تشک‌های‌مخصوص‌خودمون دراز بکشیم وحرکت نکنیم... زیادهم‌حرف نزنیم تا در مصرف اکسیژن صرفه جوئی بشه
ولی قبل از هرچیز دوپونارو آزادشون کنیم ... راستی ، با جد این مرتیکه جورگن چکار کنیم ؟...
توی فضا ولش کنیم ... فکر می‌کنم این بهترین راه حل باشه ...
و چند دقیقه بعد ....
از کنترل ، به موشك ماه‌پیما ... سرعت ۲۵ کیلومتر در ثانیه ... موقعیت ۵۰،۰۰۰ کیلومتری نقطه پرتاب از ماه... وضع عمومی شما چطوره ؟... بگوشم .
کنترل ، از موشك ... شنیدم ... تنفس مشکل‌تر شده ... در هر صورت فعلا اوضاع قابل تحمله ...
همراهان من از کمبود اکسیژن درحالت نیمه بیهوشی روی تشك‌های مخصوص خودشون افتادند ... من هم تلاش میکنم تا خوابم نبره...
از کنترل ، به موشك ... با خواب مبارزه نکنید ... کمبود اکسیژن را در حال‌خواب بهتر تحمل می‌کنید... بخوابید ، موقع عمل برگشت شما رابیدار می کنیم .
زمان می‌گذرد ...
ایندفعه مثل اینکه همه خوابیدن ... حالا دیگه وقتشه ... همشون خوابن...
خدا کنه کسی بیدار نشه ... نه مثل اینکه همه چیز روبراست .
کجا داری میری ، ولف ؟...
ساکت ، همه خوابیدن ..سرصدا راه نندازا ..دارم میرم توی انباری ، فکر می‌کنم یك سیلندر اکسیژن‌اضافی‌اونجا مونده ...
راست میگی ؟...
آخه کاپیتان منو مأمور کرده که مواظب شما باشم و بمن سپرده هر کاری کردی ، هر جا رفتی ، بهش بگم .
خدا را شُکر ... خوابش برد و کسی رو خبر نکرد ... خوب دیگه این سرنوشت منه... همه چیز داره روبراه میشه تامن بمقصودخودم برسم.
خرّ ... پف ...
خرّ ... پف ...

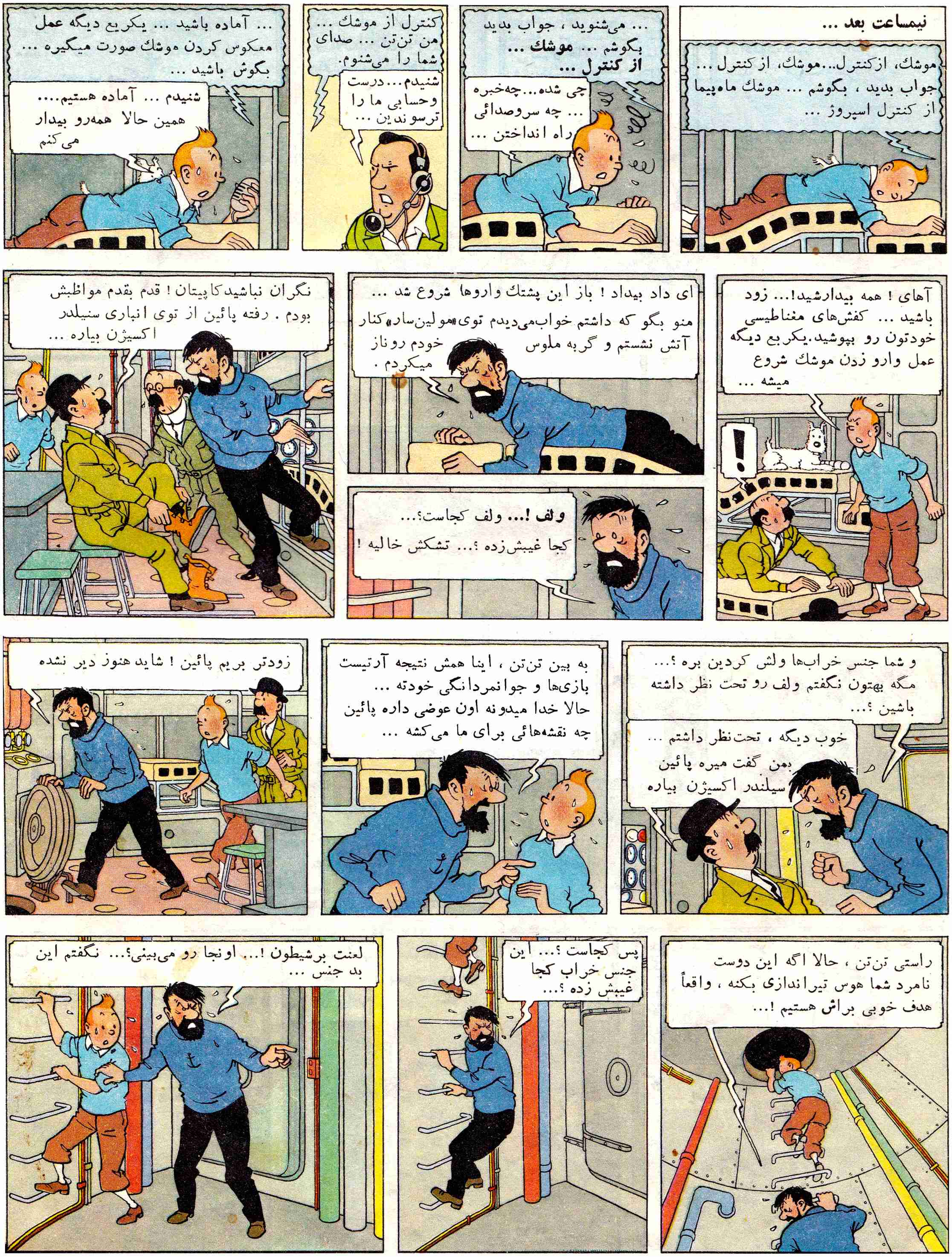

نیمساعت بعد ...
موشك، ازکنترل...موشك، از کنترل ... جواب بدید ، بکوشم ... موشك ماه‌پیما از کنترل اسپروژ ...
... می‌شنوید ، جواب بدید بکوشم ... موشك ... از کنترل ...
چی شده...چه‌خبره ... چه سروصدائی راه انداختن ...
کنترل از موشك ... من تن‌تن ... صدای شما را می‌شنوم.
شنیدم...درست وحسابی ما را ترسوندین ...
... آماده باشید ... یکربع دیگه عمل معکوس کردن موشك صورت میگیره ... بکوش باشید ...
شنیدم ... آماده هستیم.... همین حالا همه‌رو بیدار می‌کنم
آهای ! همه بیدارشید!... زود باشید ... کفش‌های مغناطیسی خودتون رو بپوشید.یکربع دیگه عمل وارو زدن موشك شروع میشه ...
ای داد بیداد ! باز این پشتك واروها شروع شد ...
منو بگو که داشتم خواب‌می‌دیدم توی«مولین‌سار»کنار آتش نشستم و گربه ملوس خودم رو ناز میکردم .
ولف !... ولف کجاست؟...
کجا غیبش‌زده ؟... تشکش خالیه !
نگران نباشید کاپیتان ! قدم بقدم مواظبش بودم . رفته پائین از توی انباری سنیلدر اکسیژن بیاره ...
و شما جنس خراب‌ها ولش کردین بره ؟... مگه بهتون نگفتم ولف رو تحت نظر داشته باشین ؟...
خوب دیگه ، تحت‌نظر داشتم ... بمن گفت میره پائین سیلندر اکسیژن بیاره
به بین تن‌تن ، اینا همش نتیجه آرتیست بازی‌ها و جوانمردانگی خودته ... حالا خدا میدونه اون عوضی داره پائین چه نقشه‌هائی برای ما می‌کشه ...
زودتر بریم پائین ! شاید هنوز دیر نشده
راستی تن‌تن ، حالا اگه این دوست نامرد شما هوس تیراندازی بکنه ، واقعاً هدف خوبی براش هستیم !...
پس کجاست ؟... این جنس خراب کجا غیبش زده ؟...
لعنت برشیطون !... اونجا رو می‌بینی؟... نگفتم این بد جنس ...

حالا دیدی این وحشی چیکار کرده !.. خونخوار وحشی کار شکنی کرده... همه این چی چیزا... لعنتی‌ها ... یعنی اینا ... میخوام بگم... کابل‌هارو بریده !
شلوغ نکن کاپیتان ... صبر کن ...
... به نامه خدایا ! بیچاره ولف... جداً وحشتناکه...
چیه ؟... چی شده ؟ بگو دیگه ...
وقتی این نامه را می‌خوانید، من توی
موشک نخواهم بود... با رفتن من
امیدوارم با اندازه کافی اکسیژن داشته
باشید تا صحیح و سالم به زمین برسند.
شاید معجزه ای هم باعث نجات من
بشه... در هر صورت از بدی‌هائی که
در حق شما کردم معذرت میخواهم.
ولف
چی ! این غیرممکنه ! اگه درب خروجی را وا کرده بود موتور از کار می‌افتاد.. تازه ...
صبر کن ، نامه‌اش تموم نشده ...
راستی تا یادم نرفته... برای اینکه
در موقع بیرون رفتن از درب خروجی،
موتور اصلی خاموش نشه و از مسیر منحرف
درنیاد کابل مربوطه را در آوردم... بکار
مشکلی نیست... بدون شک خود
شما، یا کاپیتان عزیز، براحتی می‌تونید
کابل های پاره را بهم وصل کنید.
خدا نگهدار شما.
خدای بزرگ رحمتش کنه ... خودش رو توی فضا پرت کرده تا زندگی مارونجات بده !... منو بگو که بیخودی بهش تهمت میزدم !...
بله کاپیتان ، ولی شاید هم این فداکاری دیگه بدردمون نخوره ... در هرصورت ، بریم بالا ... شما برید ، من هم کابل‌ها را بهم می‌بندم و میام
خوب ، بالاخره آمدی کاپیتان ... به بینم، دزد فضائی بدجنس رو پیدا کردید؟
?
چی ... چی گفتی ؟ ... دزد فضائی ؟... ولف و دزدی؟... اگه یه دفعه دیگه بشنوم که نسبت به خاطره این قهرمان بزرگ بی احترامی بکنی میفرستمت بیرون تا تو فضا گردش بکنی ! فهمیدی کله پوك ؟... حالیت شد چی بهت گفتم ؟...
در همین لحظه ..
از کنترل به موشك ... توجه ، توجه ... ده دقیقه دیگه عمل معکوس شدن شروع میشه ... شنیدید ، جواب بدید ... بگوشم
کنترل از موشك ... شنیدم
یکربع گذشت ...
موشك ، از کنترل ... عمل برگشت با موفقیت صورت گرفت ... شجاعت وامید... تا کمتر از دو ساعت روی زمین خواهید بود ...
آره ؛ جون خودتون...همین‌طوره، چه مراسم تشعیح‌جنازه با شکوهی !...از همین حالا مجسم می کنم...«بافتخار کاپیتان هادوك ، قهرمان بزرگ ... شهید راه علم و دانش» ... و به عالمه از این چرت و پرت‌ها ...
خیلی خوب ، حالا اگه بناست بمیرم ، بهتره لااقل این مرگ لعنتی طوری باشه که من انتخابش میکنم ...
کجا میری کاپیتان .چیزی به کلمان زده ؟...

بله ، آقای پرفسور تورنسل ،همین حالا این بطری ویسکی رو خالیش میکنم ... مگه نشنیدی که میگن الکل آدمو یواش یواش میکُشه ... اونقدر یواش که ...
... احتیاجی به عجله نباشه ...تازه خودمن هم که عجله‌ای ندارم !...
بسه دیگه کاپیتان ، شورشو در آوردی !حالا موقع بد مستی نیست !
چرا موقعش نیست؟... تازه موقعش باشه یا نباشه ... مگه نگفتین که این الکل لعنتی برای مواقع اضطراریه و باید تو موشک بمونه ...
خوب دیگه ... حالا ۹ شانس از ۱۰ شانس،یا بهتره بگم بد شانسی ... احتمال داره که همه‌مون مثل ساردین تو این تابوت لعنتی کنسرو بشیم ... مگه خود این یه‌حالت اضطراری نیستش ؟...
کاپیتان عزیز، مواظب خودتون باشید ... مستی در « ملع عام »جرم محسوب میشه و حتی میتونم جریمت کنم ،بهتره بری بگیری سرجات بخوابی .
ساکت... دوقلوهای تک یاخته‌ای... کسی ازتون پرسید که نه‌نه بزرگتون دوچرخه‌سواری بلدبود یا نه... شماراچه‌به این فضولی‌ها .. بهتر نبود توهمون سیرک هیپارک می‌موندید ؟.. مگه بهتون نگفتم سیرک هیپارک دو تا مسخره‌میخواست .
عذر خواهی تو،این دفعه صد در صده ...
بله ، درست میگه عذرخواهیمون ایندفعه صد در صده !
اوهو ، اینارو باش ..چهار نفر به ینفر ؟... باشه ، ازتون عذرخواهی میکنم .
نیمساعت بعد ...
کنترل ، از موشک... دیگه داره تنفس غیر ممکن میشه ... آخرین سیلندر اکسیژن مصرف شد ... همه بیهوش افتادن ... نمی‌دونم زنده بر میگردیم یا نه ؟...
تن‌تن ... من باکستر هستم... مقاومت کن پدر ، چیزی به زمین نمونده ... فقط ۸۰٫۰۰۰ کیلومتر دیگه ... کار یکساعته ... شجاعت بخرج بدین ... شجاعت ...
متشکرم آقای باکستر! هر چه بتونم مقاومت میکنم ولی . . ولی ... مثل اینکه ...
دیگه داره دیر میشه ... خدا حافظ ... خدا حافظ ...
خدا حافظ !... بله ، همینطوره .. باید هم همینطور باشه !... جورگن و ولف از بین رفتند ،موشک هم که بدست ما نمی‌افته ... پس، چه بهتر که همتون از بین برین ! و هر چه زودتر ، بهتر !

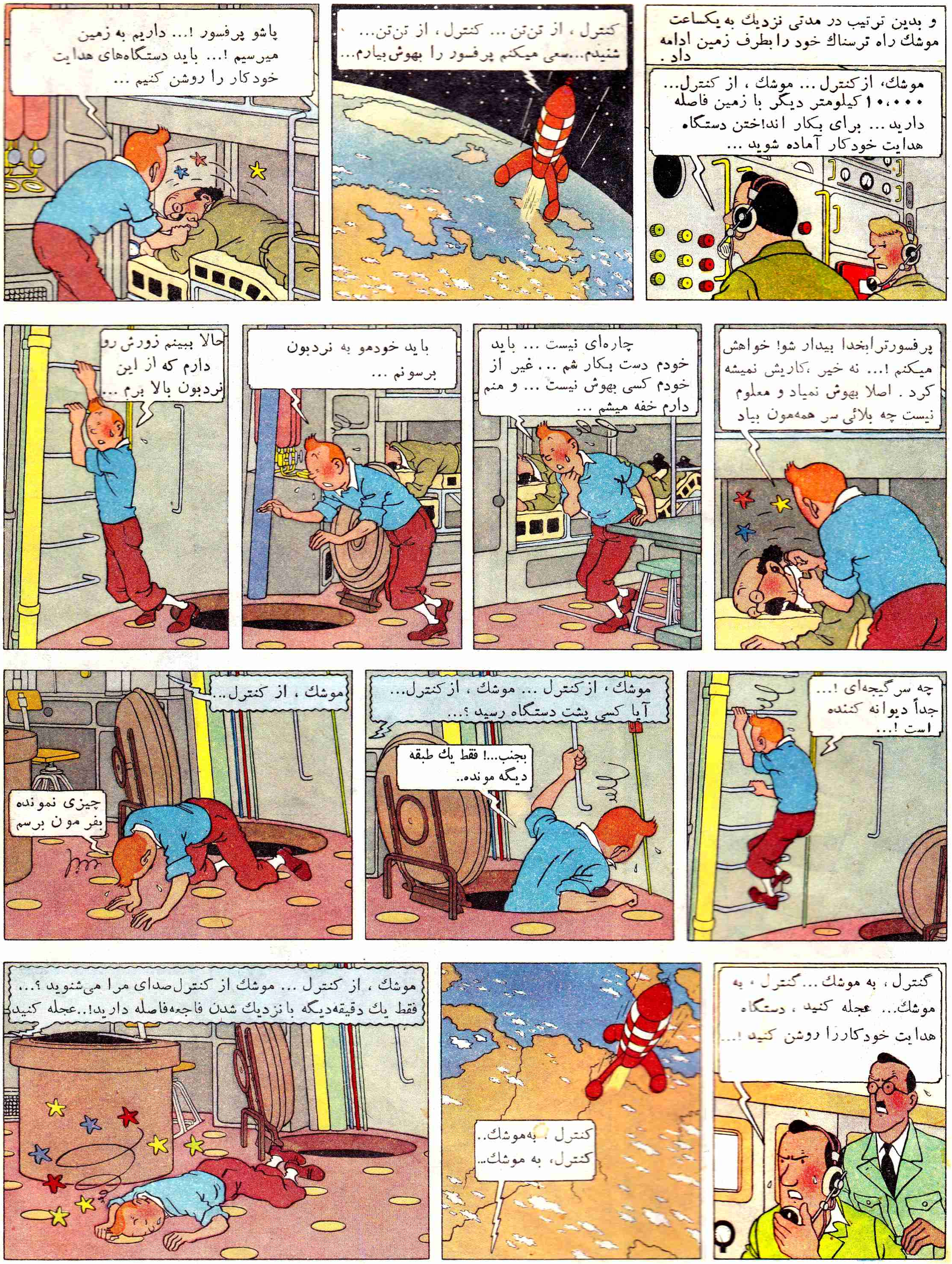
و بدین ترتیب در مدتی نزدیك به یکساعت موشك راه ترسناك خود را بطرف زمین ادامه داد .
موشك، ازکنترل ... موشك ، از کنترل... ۱۰،۰۰۰ کیلومتر دیگر با زمین فاصله دارید ... برای بکار انداختن دستگاه هدایت خودکار آماده شوید ...
کنترل ، از تن‌تن ... کنترل ، از تن‌تن... شنیدم...سعی میکنم پرفسور را بهوش بیارم...
پاشو پرفسور !... داریم به زمین میرسیم !... باید دستگاه‌های هدایت خودکار را روشن کنیم ...
پرفسورتر‌ابخدا بیدار شو! خواهش میکنم !... نه خیر ،کاریش نمیشه کرد . اصلا بهوش نمیاد و معلوم نیست چه بلائی سر همه‌مون بیاد
چاره‌ای نیست ... باید خودم دست بکار شم ... غیر از خودم کسی بهوش نیست ... و منم دارم خفه میشم ...
باید خودمو به نردبون برسونم ...
حالا ببینم زورش رو دارم که از این نردبون بالا برم ...
چه سرگیجه‌ای !... جداً دیوانه کننده است !...
موشك ، ازکنترل ... موشك ، ازکنترل... آیا کسی پشت دستگاه رسید ؟...
بجنب...! فقط یك طبقه دیگه مونده..
موشك ، از کنترل...
چیزی نمونده بفرمون برسم
گنترل ، به موشك ... گنترل ، به موشك... عجله کنید ، دستگاه هدایت خودکاررا روشن کنید !...
کنترل ، به‌موشك.. کنترل، به موشك...
موشك ، از کنترل ... موشك از کنترل صدای مرا می‌شنوید ؟... فقط یك دقیقه‌دیگه با نزدیك شدن فاجعه‌فاصله دارید!..عجله کنید

تن‌تن ، از کنترل... تن‌تن ، از کنترل... می‌شنوی ، جواب بده بگوشم !
بی‌فایده است !...حتماً بیهوش شده ... زود باش والتر ... قدرت فرستنده را زیاد کن ...حداکثر صدای فرستنده ، بدون فرستادن پیام ... تنها صوت فرستنده میتونه بیدارش کنه .
چشم ، سعی میکنم !...
وُ وُ وُ وُ وُ وُ
وُ وُ وُ وُ
وُ وُ
خیلی خوب ... بیدار شدم ... آره ، یادمه ... دستگاه هدایت خودکار ...
وُ وُ وُ وُ
کنترل ، از تن‌تن ... این صوت لعنتی فرستنده‌رو کم کنید ... مشغول روشن کردن دستگاه خودکار هستم ... فکر میکنم حالا کار میکنه ...
جداً شانس اوردیم . عجب بموقع رسید !
زنده باد تن‌تن ... واقعاً عالی بود ... حالا برو دراز بکش... قدرت حرکت داری ؟... می‌تونی ؟...
مثل اینکه باز از حال رفت ... اشکالی نداره ... در هر صورت کار مهم انجام گرفت ... من میرم به پیست فرود .
باشه ، اگر خبری شد بهتون اطلاع میدم .
از برج دیده‌بانی ، به کنترل ... موقعیت موشک ۱۲۰۰ کیلومتری زمین . تاچند دقیقه دیگرموتور اتمی خاموش ، موتور کمکی فرود روشن خواهد شد ...
موقعیت موشک ۹۰۰ کیلومتری زمین ...
موتور اتمی از کار افتاد ... موتور کمکی تا چند لحظه دیگه روشن میشه ... کنترل ، از دیده‌بانی ... از قرار معلوم موشک اشکال فنی داره ...
... موتور کمکی روشن نمیشه ... موشک درست مثل یك تکه سنگ آسمانی بطرف زمین میاد ... اگه موتور کمکی روشن نشه ، همه چیز به خاك و غبار تبدیل میشه .

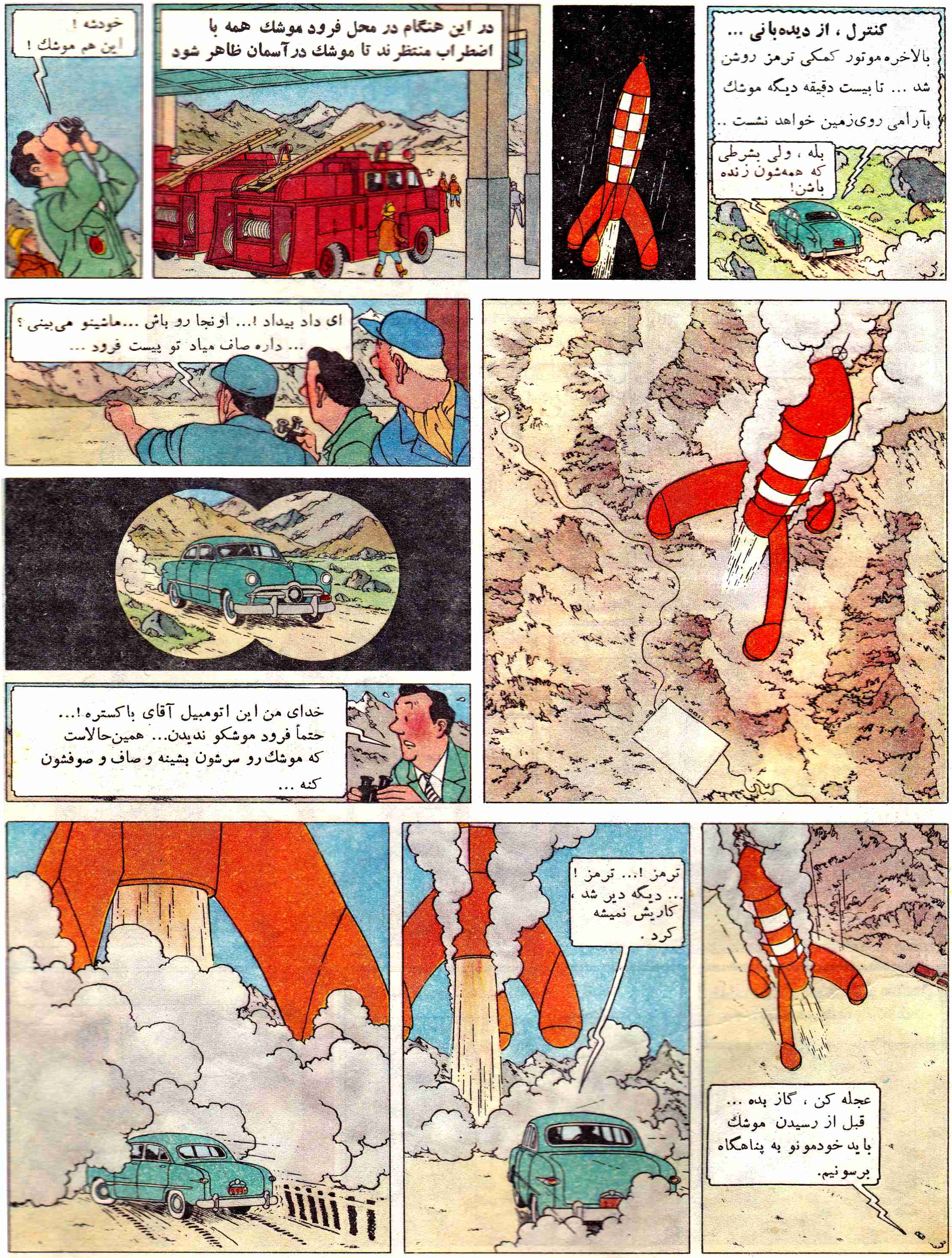
گنترل ، از دیده‌بانی ...
بالاخره موتور کمکی ترمز روشن شد ... تا بیست دقیقه دیگه موشك بآرامی روی‌زمین خواهد نشست ..
بله ، ولی بشرطی که همه‌شون زنده باشن!
در این هنگام در محل فرود موشك همه با اضطراب منتظرند تا موشك درآسمان ظاهر شود
خودشه !
این هم موشك !
ای داد بیداد !... اونجا رو باش ...ماشینو می‌بینی ؟ ... داره صاف میاد تو پیست فرود ...
خدای من این اتومبیل آقای باکستره !... حتماً فرود موشکو ندیدن... همین‌حالاست که موشك رو سرشون بشینه و صاف و صوفشون کنه ...
عجله کن ، گاز بده ... قبل از رسیدن موشك باید خودمونو به پناهگاه برسونیم.
ترمز !... ترمز ! ... دیگه دیر شد ، کاریش نمیشه کرد .

اکیپ آتش نشان ، از دیده‌بانی ... موشك نشست ... اتومبیل آقای باکستر هم در انبوه دود گم شده ...
... میترسم طعمه آتش قرار گرفته باشه...ولی نه آقای باکستر و رانندشو می‌بینم که جلو میآن !
سلام آقای باکستر ، شما ما را خوب ترسوندید !... جائی‌تون زخمی نشده ؟ جائی‌تون نسوخته ؟...
نه، طوری نشده...ولی موشك ؟..فوراً با موشك تماس بگیرید ...
الو ، موشك ... الو ، موشك ... درب خروجی را بازکنید ... درب خروجی را باز کنید ...
برج مونتاژ نزدیك میشه... درب خروجی را باز کنید ... الو موشك ... الو موشك ...
فایده نداره ... باید فوری درب موشك را اره کنیم تا اکسیژن به سرنشیناش برسه .
چند لحظه بعد ....
زود باشید ... زودتر...
خیلی خوب درست شد ..
بجنبید ... حالا درب داخلی را بازکنید .
خدای من ! پرنده پر نمیزنه ! مثل اینکه آدم تو قبرستون پا گذاشته

پرفسور !... تن‌تن !... کاپیتان !...
خدایا ! یعنی دیگه دیر شده ؟... حتی یك نفر از جاش تکون نمی‌خوره ...
پرفسور !... پرفسور !... نه خیر . از جاش تکون نمی‌خوره !...
فوراً اینها را ببرید بیرون توی هوای آزاد ... ماسك و سیلندر اکسیژن حاضر کنید ... عجله کنید ... منهم میرم سراغ تن‌تن ... عجله کنید ...
و بعد از چند دقیقه ...
موفق شدیم ... چشماشو باز کرد ...
ع ... چی شده ؟... من کجام ... موشك...
ناراحت نشو تن‌تن ...حال تو کاملا خوبه... صحیح و سالم به زمین رسیدی !
صحیح و سالم روی زمین ... روی‌زمین... روی زمین ... به‌به جداً عالیه ... ولی بقیه کجان ؟... میلوی من کو ؟...
پرفسور و هر دوی دوپونا نجات پیدا کردن ... میلو هم همینطور ... ولی ...
ولی چی...
... ولی دوست شما کاپیتان هادوك ... متأسفانه وضعش خیلی بغرنج به نظر میاد ... خیلی بغرنج ... میخوام بگم ...
چی ! آقای باکستر ...زود باشید ..کاپیتان کجاست ؟
اونها ... اونجاست ... روی برانکار !...
خدای من!..
کاپیتان !... نه ، این غیرممکنه... کاپیتان !...
کاپیتان ؟... کاپیتان !... من تن‌تن هستم ... ترابخدا پاشو ، کاپیتان ...ما به زمین برگشتیم ... پاشو کاپیتان ، خواهش میکنم پاشو !...
اصلا عکس‌العملی نشون نمیده !... فکر میکنید واقعاً طوریش شده ...
متأسفانه بله !... نبضش ضعیف ، و خیلی نامرتب میزنه ...
غیر از این هم نمیتونه باشه ... قلب این مرد کار خودشو کرده ... اگه چیزهائی که در بارش شنیدم درست باشه . ویسکی خور عجیبی بوده .
چی ؟!... ویسکی؟... خواب که نمی‌بینم!... خوب شنیدم ... کسی داشت از ویسکی صحبت میکرد ؟!

کاپیتان !... کاپیتان نجات پیدا کرد ... جداً خیلی ترسیده بودم .
ترس ؟... ترس چی ؟... خیال کردی هادوك بزاره عزرائیل بهمین سادگی سراغش بیاد ... خوب ، حالا اون ویسکی که صحبتش بود ، چی شد ؟...
به ، به ، به ... دوستان عزیز خودم !..عجب ماجرائی را پشت سر گذاشتیم !...
خوب این هم پرفسور تورنسل ، فاتح کرهٔ ماه !
بیا به بینم تورنسل تریفون ... تورنسل خاندان تریفون ، بیا به بینمت !
خوب میلو خشگله توچطوری ؟ تاحالا همچین سفرطول و درازی نرفته‌بودیم ، مگه نه ؟
آقایون ، این هم ویسکی که خواسته بودید .
آفرین! زنده باد !
کاپیتان عزیز ، یك لیوان هم برای من پر کن . میخوام باتو یك « درینك » حسابی بزنم !... این اولین باریست که لب به مشروب میزنم . چکار میشه کرد ، مگه ممکنه در موقعیت باین پر شکوهی شربت بابونه خورد ؟...
آی گفتی !
دوستان عزیز ، ما همگی در پایان شگرفترین حماسه بشر هستیم . رد پای ما روی کرهٔماه ثبت شده . آیا راضی هستید که غبار فراموشی این راه پر افتخار را بپوشونه ؟...
پس مطمئن باشید که همچین چیزی اتفاق نمی‌افته و همگی ما دوباره بکرهٔ ماه مراجعت خواهیم کرد !
!
چی ؟... دوباره برمیگردیم کرهٔماه؟... یعنی من دوباره برگردم به‌کره‌ماه؟..
اگه منو به هزار تکه لعنتی ریزریزم کنند ، حتی یك قطعه‌اش حاضر نمیشه بااین تابوت فضائی شما به ماه بره ... می‌فهمی چی بهت میگم، ریاست « کواکب تور »
خلاصه‌شو بهتون بگم : که تو این زندگی هیچ جائی به آدم خوش نمیگذره مگه ...
12138
روی این خاك آبا و اجدادی خودمون !

دورهٔ کامل ماجراهای « تن‌تن و میلو » را بصورت کتابهای مصور رنگی ، بشرح زیر خواهید خواند :

جزیره سیاه
هدف کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسب شاخدار
تن تن در کنگو
سیگارهای فرعون
گل آبی
گوش کنده شده
عصای اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلائی
هفت‌گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن در سرزمین طلای سیاه
ماجرای « تورنسل »
انبار ذغال سنگ
تن تن در تبت
جواهرات « کاستافیور »
گنجهای « راکام »
ستاره اسرارآمیز
تن تن در آمریکا
پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های «تن‌تن» را آغاز نموده . با جمع آوری این جزوه‌ها ، مجموعه‌ای زیبا و بی‌نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت .

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ ـ تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۳۶۷ / ۵۲/۹/۲۴ چاپ مدرن ـ تهران